تفسیر موضوعیالمیزان

-----------------------------------------------------------------

ویرایش 77 کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

**کتاب پانزدهم**

دعاها و آرزوهای انسان

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: 1394)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.

اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد(1) ... و

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »**

1- الـميزان ج 1، ص 26.

**فهرست مطالب**

**مقدمه مولف:**  صفحه: 5

**بخش اول : دعاها و آرزوهای انسان**

**فصل اول: مبانى دعا 7**

**مفهوم دعا و نظام حـاكـم بر آن**

**1 ـ مفهـــــــــوم دعـــــــا**

**2 ـ رابطه دعا با مالكيت الهى**

**3 ـ خـواستن از روى فطـرت**

**4 ـ استجابت دعاى حقيقى و خواست فطرى**

**5 ـ عدم استكبــار در درخــواست**

**6 ـ دعــــوت الهـــى و تـــوفيــق دعــــا**

**دعـا و دعـوت حـق**

**دعـا و تقـديـر الهــى و مقــــدرات**

**هـــدايـت درخـواســت‏هـا و دعـاهــا بـوسيلــه فطــــرت**

**تحليــل روايتــى دربــاره دعــــا و درخـواست‏هاى انســان**

**فصل دوم: انـواع دعـــا 16**

**دعـاهـاى قـابـل قبـول و دعــاهــاى غيــرقــابـل قبــــول**

**دعاهاى مكــرآميــز و بى‏مــوقـــع**

**دعا براى زينت‏ظاهرى و باطنى‏اعمال**

**دعـا بـراى اصلاح نسل انسان**

**خواست‏هاى اخروى انسان و شرايط تحقق آن**

**تــأميـن خـواسـت‏هاى دنيــــوى انســـان**

**دعا براى امور دنيوى و اخروى**

**دعـاهاى حـق و دعاهاى باطل**

**دعـــــــــاى شـــــــــرّ**

**فصــل ســوم: اجــابـت دعـــــا 23**

**دعــا و وســايـل رسيـــدن بــه هــدف آن**

**رابطــه دعـا با هــدف دعـــا**

**خــوف و رجـــاء نسبــت بــه نتيجــه دعــا**

**شـــرايـط اجــابــت دعــــا**

**شــرط قبـولى بدون قيــد و شـرط دعــاهـا**

**دعــا و تـوجـه فطرى به خــدا در شـدايــد**

**كيست آن كه دعـاى وامانده را استجابت كند؟**

**دعا در حالت اضطـرار و ناچارى**

**اطمينان فطــرى به قبـول دعا**

**امداد الهى در تحقق خواست‏ها و اعمال انسان**

**نتيجـــــه قبــول دعــاهــا**

**تقليـد دعـا و عـدم تــأثيـر آن**

**دليــل عـــدم استجــابـت دعــاى كفـــار**

**دعـاهـا و طغيــانگـرى‏ها**

**آيا قـوانين طبيعـى با دعا لغو مى‏شوند؟**

**فصل چهارم: طــرز دعــا كـردن 35**

**تعليمات قـرآن براى بهتــر دعـا كردن**

**تعليمات معصومين براى بهتر دعا كردن**

**زمــان منــاسب براى دعا کردن**

**فصل پنجم: دعاى پيامبران و بزرگان 40**

**دعــــــــــــاى آدم عليه‏السلام**

**دعـاهاى حضرت نـوح (1)**

**دعـاهاى حضرت نـوح (2)**

**دعاهاى تاريخى ابراهيم عليه‏السلام (1)**

**دعاهاى حضرت ابراهيم عليه‏السلام (2)**

**دعاهاى حضرت ابراهيم عليه‏السلام (3)**

**دعاهاى حضرت ابراهيم عليه‏السلام (4)**

**دعاهاى حضرت ابراهيم عليه‏السلام (5)**

**دعـاهـاى حضــرت ابــراهيــم و اسمـاعيـل عليه‏السلام (6)**

**دعاى ابراهيم عليه‏السلام براى اعطاى حكمت و صلاح ذات (7)**

**دعــاى حضـــرت يعقــــوب**

**دعـاى حضرت‏يـوسـف عليه‏السلام (1)**

**دعـاى حضرت‏يـوسـف عليه‏السلام (2)**

**دعاهاى حضرت مـوسى عليه‏السلام**

**دعـاى حضرت سليمـان عليه‏السلام**

**دعاى حضرت يـــونس عليه‏السلام**

**دعاى حضرت ايــــوب عليه‏السلام**

**دعاى زكريا عليه‏السلام براى درخواست فرزند**

**دعاى حضرت عيســـى عليه‏السلام**

**دعاى حضرت محمّد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله پيامبراسلام**

**دعا و درخواست پرهيزكاران**

**دعا و چكيده آرزوهاى بنده‏اى شايسته در مسير عبوديت**

## مقـدمـه مـؤلـف

اِنَّــهُ لَقُـرْآنٌ كَـــريــمٌ **« اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! »**

فـى كِتــابٍ مَكْنُـــــونٍ **« در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون! »**

لا يَمَسُّــهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـــروُنَ « كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد! »**

**(77 ـ 79/ واقعه)**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است**

**كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن كريم در تفسیر المیزان قريب 77 عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‏هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‏ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‏بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‏انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از 21 جلد قبلی است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به 22 رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به 77 جلد رسید.

کتاب حاضر یکی از 77 جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی) امین

بخش اول

دعاها

و

آرزوهای انسان

**فصل اول**

**مبـانى دعــا**

# مفهوم دعا و نظام حاكم بر آن

**1 ـ مفهـــــوم دعـــا:**

**«وَ اِذا سَـأَلَـكَ عِبادى عَنّـى فَـاِنّـى قَـريـبٌ اُجيـبُ دَعْـوَةَ الـدّاعِ اِذا دَعانِ...!»**

**«و هرگاه بندگانم مرا از تو پرسند من نزديكم چون صاحب دعا مرا خواند دعايش را اجابت كنــم پس مرا اجابت كننــد و به من ايمان آورنــد شايد رهبرى شوند!»**

**(186 / بقره)**

«دُعــاء» و «دَعْــوت» عبـارت اســت از ايــن كــه صــاحــب دعــا نظــر طــرف را بــه خــودش متــوجــه كنـد.

«سُــؤال» ايــن اســت كــه بعــد از متــوجــه كــردن او فــائــده و بهــره‏اى از او درخــواســت نمــايــد. بنــابــرايــن، ســؤال در حكم غــرض و نتيجــه دعــاســت.

**2 ـ رابطه دعا با مالكيت الهى:**

بايد دانست كه اين ملك حقيقى خداست كه او را به تمــام معنــى نسبت به بندگان نزديك و از هر چيزى نزديك‏تر كرده است. مقتضاى چنين ملكى كه هرگونه تصرفى را بدون هيچ مانعى تجويز مى‏كند اين است كه هر دعايى را بنــده بكنــد اجــابــت نمـايد و هر حاجتى را از او بخــواهــد بــرآورد زيــرا ملك او عام است و تسلط و احاطه‏اش مقيد به هيــچ قيــد و شــرطـى نيســت. پس هر كارى را خدا خواست و بنده‏اش را مالك آن گردانيد و اذن داد كه واقــع شــود واقع مى‏شود، و هر چه را نخواست و انسان را مالك آن نكــرد و اذن نــداد كه واقع شــود واقع نمى‏شود هر چند در راه آن از هيچ كـوشـش و كــاوشــى دريـغ ندارد.

**3 ـ خواستن از روى فطرت:**

آيه شريفه علاوه بر اين كه موضوع اجابت دعا را بيان كرده به علل آن نيز اشاره نموده است. مثلاً علت نزديكى خدا به ايشان اين است كه بندگان او هستند و همه چيزشان قائم به اوست، و چون به ايشان نزديك است دعاهايشان را مستجاب مى‏كند، و چون اجـابت را قيد و شــرطى نيسـت هــر دعــايى كنند آن را مستجاب خواهد كرد.

تنهــا شــرط اجــابــت اين است كه دعاكننده خدا را بخواند. و اين قيد گر چه زائد بــر اصــل مطلــب نيســت ولى دلالت دارد بر ايــن كه صــاحب دعا بايد حقيقتا بخواهد و البتــه از خــدا بخواهد.

منظــور از ايـن شــرط اين است كه حقيقت اين امور در مطلب دخالت دارد و صرف اســم و ظـاهـر كفـايت نمى‏كنــد.

منظور از جمله **« اُجيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ‏ اِذا دَعانِ !»** اين است كه دعا كننده حقيقتا در مقام دعــا برآيــد و به حســب علــم فطــرى و غـريــزى خــودش خــواستــار شود و زبانش با دلش همراه و همگام باشد. چه دعا و سؤال حقيقى را دل مى‏كنــد و زبان فطرت مى‏گويد نه زبانى كه هر طور آن را بچرخانى مى‏چرخد خواه راست باشد خواه دروغ، جدى باشد يا شوخى، حقيقت بــاشــد يا مجــاز. لــذا خــداونــد متعــال چيــزى را كــه زبــان در آن دخــالت ندارد «سؤال» ناميده و فرموده:

**« و از هر چه از او خواستيد به شما داد، اگر بشمريد نعمت خــدا را شماره كردن آن نتوانيد... !» (34 / ابراهيم)**

پس نعمت‏هــاى بيــرون از شماره خداوند مورد سؤال انسان‏هاست با اين كه با زبان ظــاهــرى نيست بلكــه با زبــان فقــر و استحقاق و زبان فطرت و وجودشان مى‏باشد:

**ـ «هركس كه در آسمــان‏ها و زمين است از او درخــواســت مى‏كنــد، هــر روز او در كارى است!» (29 /الرّحمن)**

**4 ـ استجـابت دعاى حقيقـى و خـواست فطـرى**

ســؤال حقيقــى با زبــان فطــرت هميشــه با اجابت قرين بوده و از آن تخطى و تخلــف نمى‏كنــــد.

دعاهايى كه به اجابت نمى‏رسند فاقد يكى از اين دو امر است: يا خواست حقيقى در آن‏ها نيست بلكه بواسطه روشن نبودن مطلب براى دعاكننده اشتباها امرى را خواستار مى‏شــود و يا چيــزى را مى‏خــواهــد كه اگـر بر حقيقت امر مطلع مى‏شد نمى‏خواست.

مثلاً دعاكننده كسى را مريض پنداشته و شفاء او را از خدا مى‏خواهد در صورتى كه عمر او تمام شده و شفاء مرض در آنجا مورد ندارد بلكه بايد زنده كردن او را از خدا خــواست، و او چــون از زنــده شدن مرده بواسطه دعا مأيوس است حقيقتا آن را خـواستار نمى‏شود.

و يا اين كه سؤال هست ولى حقيقتا از خدا نيست. مثل اين كه كسى حاجتى را از خدا بخــواهــد ولــى دلش به اسباب عادى يا امور وهمى كه گمان دارد كفايت امرش را مى‏كند بسته بــاشــد. در اين صــورت خــواسـت به حسب حقيقت از خدا نيست زيرا خدايى كه دعاها را مستجاب مى‏كند كارى را با شــركت اسباب و اوهام انجام نمى‏دهد.

پس اين دو دسته از دعاكنندگان گــر چــه بــا زبــان دعاى خالص مى‏كنند ولى در دلشان چنين نيست.

اين خلاصه مطلبى است كه از آيه استفاده مى‏شود و به‏واسطه آن معناى آياتى كه در اين بـاب نـازل شده نيـز روشن مى‏گـردد، مانند آيه:

**«بگو پروردگار مــرا به شمــا اعتنــايى نيست اگــر دعــايتـان نبــاشــد!» (77 / فرقان)**

**«بگو اگر راستگو هستيد به من خبر بدهيد كه اگر عذاب خدا به سوى شما آيد يا شما را رستــاخيــز در رسد جز خدا را مى‏خوانيد؟» (41 / انعام)**

**«بگو كيست كه شما را از ظلمت‏هاى خشكى و دريا نجات دهد؟ او را به زارى و نهانى مى‏خوانيد كه اگر ما را از اين ظلمت و خطر برهانيد البته از سپاسگزاران خواهيم بود. بگو خدا شمــــا را از آن و از هــر انـدوهى مى‏رهـاند ولى شمـا باز شـرك مى‏ورزيـــد!»**

**(64 / انعام)**

اين آيات دلالت دارد بر اين كه انسان به حسب فطرت و به حكم غريزه‏اى كه دست آفــرينش در نهــاد او بــه وديعــت گــذاشتــه خــدا را مى‏خــوانــد و رفــع نيازهايش را از او مى‏خواهد، جز اين كه هنگام رفاهيت و آسايش دلش به اسباب و وســايل بستگــى پيــدا مى‏كند و آن‏ها را در رفع حوايج شــريــك خــدا قــرار مى‏دهد و كم‏كم امــر بر او مشتبــه شده و چنيــن مى‏پندارد كه رفع نيازمندى‏هايش را از خــدا نمى‏خــواهد بلكــه مطلب درست برعكس است و بــه حكــم تغييرناپذير فطرت غير از خدا را نمى‏خــواند.

**5 ـ عدم استكبار در درخـواست**

يكى ديگر از آيات موردنظر اين است كه:

**«پروردگارتان گفت مرا بخوانيد تا اجابتتان كنم و كسانى كه بزرگى فروشند و از عبادت من سرپيچى مى‏كنند بزودى سرافكنده به دوزخ درآينــد!» (60 / مؤمن)**

ايــن آيــه عــلاوه بر اين كه مردم را به دعاكردن دعوت مى‏كند و به ايشان نويد اجابت مى‏دهد دعا را عبادت شمــرده و تــرك كننــده آن را به جهنم تهــديــد مى‏نمايد. تمام اقسام عبادت به مقتضــاى اين آيــه دعــاست. (دقت فرمائيد!)

و از ايــن جــا معنــاى آيــات ديگــرى كه مــربــوط به موضوع دعاست نيز روشــن مى‏شــود، مـانند آيـه:

**«فَــادْعُــوهُ مُخْلِصيــنَ لَــهُ الــدّينَ - خدا را بخوانيد در حالى كه دين براى او خالص كــرده‏ايــد!» (14 / مــــؤمـــن)**

**«وَ يَدْعُونَنا رَغَبا وَ رَهَبا وَ كــانُوا لَنا خاشِعينَ - و ما را از روى بيم و اميد مى‏خوانند و در قبال ما خشوع پيشه بودند!» (90 / انبياء)**

«پـروردگـارتان را به زارى و نهانى بخوانيد،او تجاوزكاران را دوست نـدارد!» **(55 / اعــــراف)**

**«آنگــاه كه پــروردگــارش را نــدا داد، نــدايــى نهــانى... و بــراى خواندن تو پروردگارا تيــره‏بخــت نبـوده‏ام!» (4 / مريم)**

**«اجابت كند آنان را كه ايمــان آوردنــد و كــارهــاى شــايستـه كــردند و از فضـــل خـود افـزونشـــان دهـــد!» (26 / شـــورى)**

از اين آيات اركان دعا و آداب دعاكننده بدست مى‏آيد كه عمده آن‏ها اخلاص در دعاست، يعنى دعاكننده دلش با زبانش موافق باشد و دل از هر سببى ببرد و تنها به خدا ببندد. و لازمه آن بيم و اميد و رغبت و ترس و دل‏نرمى و زارى و اصرار و ذكر و كار نيـك و ايمـان و ادب حضــور و امثــال آن اســت كه در روايــات ذكــر شـــده است.

**6 ـ دعوت الهى و توفيق دعا:**

**«...فَلْيَسْتَـجيبُـــــوا لـــى وَ لْيُــــؤْمِنُــــوا بــى لَعَلَّهُــــمْ يَــرْشُـــدُونَ!»**

**«پس مرا استجابت كنند و به من ايمان آورند شايد رهبرى شوند!» (186 / بقره)**

اين جمله فرع بر مطلبى است كه از لوازم جمله قبلى است و آن اين است كه: چون خدا به بندگانش نزديك است و چيزى بين او و دعاى ايشان حايل نمى‏شود و هم به خودشان و هم به خواسته‏هايشان عنايت دارد، ايشان را به سوى خود مى‏خواند و به دعا كردن وامى‏دارد، پس بندگان هم بايد اين دعوت الهى را اجابت كرده و متوجه او شوند و به اين صفات او ايمان آورده و يقين داشته باشند كه به ايشان نزديك است و دعــاهــايشـان را بــه اجـابـت مى‏رسـاند شـايد در خواندن او رهبــردار شـونــد. (1)

1- الميـــــــــــــــــــــزان ج 3، ص 42 .

**دعـا و دعـوت حـق**

**«لَــهُ دَعْــوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِه لا يَسْتَجيبُونَ لَهُمْ بِشَىْ‏ءٍ اِلاّ...!»**

**«دعوت حق خاص اوست و كسانى كه جز او را مى‏خوانند به‏هيچ وجه اجابتشان نمى‏كنند، مگر چون آن كس كه دو دست سوى آب برد كه آب به دهانش رسد، اما آب به‏دهانش نخواهد رسيد، و دعاى كافران جز در گمراهى نيست !» (14 / رعد)**

«دُعا» و «دَعوت» به معناى توجه دادن نظر «مَدْعُوّ» است به سوى «داعى» كه غالبا با لفظ يا اشاره صورت مى‏گيرد، و استجابت و اجابت به معناى پذيرفتن دعوت داعى، و روى آوردن به سوى اوست، اين است معناى دعا، و اجابت.

امـــا درخــواســت حـــاجــت در دعـــا، و بــرآوردن حــاجـت در استجـابــت، جــزء معنــا نيست، بلكـه غايت و متمم معناى آن دوتاست.

چرا، اين جهت در مفهوم دعا خوابيده كه بايد مدعو صاحب توجه و نظرى باشد، كه اگــر بخــواهــد بتــوانــد نظــر خــود را متــوجــه داعى بكند، و نيز بايد صاحب قدرت و تمكّنى باشد كه از استجابت دعا ناتوان و عاجز نگردد، و اما دعاكردن و خواندن كسى كه درك و شعور نداشته، يا قدرت برآوردن حاجت را ندارد دعاى حقيقى نيست، هـرچنـد صـورت دعــا را داشته باشد.

دعــاى غيــر خــدا خــالى از استجــابت، و دعــاى كــافــران در ضلالت است. دعــوت حــق و با دعــوت بــاطــل اين فرق را دارد كه در دعوت حق مدعو دعوت را مى‏شنود و البتـه استجابت هم مى‏كنـد.

اين از صفات خداى تعالى و تقدس است، چه او شنواى دعا و قريب و جوابگوى دعا، و غنــى و داراى رحمت است:

**« اُجيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ‏اِذا دَعانِ - اجابت مى‏كنم دعوت دعاكننده را وقتــى كه مرا بخـواند!» (186 / بقره)**

**«ادْعُـــونــى اَسْتَجِــبْ لَكُــمْ ـ مــرا بخــوانيــد تــا استجــابتتان كنــم!» (60/مؤمن)**

خداى تعالى در گفته‏هاى خود هيچ شرطى در استجابت دعا نكرده، جز اين كه حقيقت دعـا محقـق شود، و تنهـا او دعوت شود نه غير. (1)

1- الميـــــــــــــزان ج 22، ص 209 .

# دعـا و تقـديـر الهى و مقدرات

از پيغمبــر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روايت شده كه فرمود:

**«...قلم تقدير به هر چه تا روز قيامت خواهد بود جريان يافته و اگر همه آفريدگان بكوشند نتــواننـد نفعــى را كه خـدا براى تو ننوشته به تو برسانند!»**

منظور اين است كه تمام حوادث و جريانات از طرف پروردگار مقدر شده و اسباب و وسايل تأثير استقلالى و حقيقى در آن‏ها ندارند و تنها خداوند متعال است كه ملك و سلطنتــش دائمــى بــوده و اراده و مشيتش پيوسته نفوذ دارد و سررشته امور را همواره به دست داشته و به هــر نحوى كه بخواهد مى‏گرداند. بنابراين بايد تنها از او درخــواســت كــــرد و از او يــــارى جســت.

از ائمه اطهار عليه‏السلام مكررا نقل‏شده‏كه:

**« دعا از مقدرات است !»**

مقدر شدن يك امر باعث نمى‏شود كه بدون اسباب و وسايل وجود پيدا كند. (مثلاً چيزى كه سوختن آن مقدر شده لازمه‏اش اين نيست كه بدون جهت و با نبودن هيچ امر سوزاننده‏اى بسوزد بلكــه معنــايش ايـن است كه آتــش يا وسيله سوختن ديگرى فراهم شده و آن را مى‏سوزاند،) و دعا خود يكى از اسباب است، پس مــوقعــى كه شخــص دعـــا مـى‏كنــد اسبــاب آن فــراهــم مى‏شــود و لــذا تحقــق مى‏پــذيــرد.

بنابراين مقدر بودن يك امر با تأثير دعا منافات ندارد زيرا معناى مقدربودنش اين است كه بواسطه دعاكردن و مستجاب شدن وجود بيابد، چنان كه تقدير سوختن معنايش اين است كه بوسيله وجود آتش در شرايط مخصوصى بسوزد.

از پيغمبــر اكـــرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روايــت شــــده كــه فــرمــودنــد:

**« قضـــا را جــــز دعـــا برنمى‏گــردانـــد!»**

و از حضرت صادق عليه‏السلام روايت شـده كه:

**« دعـــا قضــــائى را كــه محكــم و پــابــرجـــا شــده برمى‏گـــرداند!»**

و از حضــــرت مـــوســى بــن جعفــر عليه‏السلام روايــت شــــده كــه:

**«بــر شمـا باد دعا كردن، زيرا دعا و درخواست از خدا بلايى را كه از مرحله قدر و قضا گــذشتــه و جــز امضــاء آن نمــانــده (يعنــى تمامى اسباب آن فراهم شده ولى هنوز در خــارج وجـــود پيــدا نكـرده،) برمى‏گـردانـد!»**

و از حضرت صادق عليه‏السلام روايت شده كه :

**«دعا قضاء پابرجا شده را برمى‏گرداند پس زياد دعا كنيد زيرا دعا كردن كليد رحمت‏هاى الهى و موجب برآمدن حاجت‏هاست، و جز بوسيله دعا به چيزهايى كه نزد خداست نمى‏توان نائل شد؛ و هر درى را كه زياد بكوبى بالاخره بازمى‏شود !»**

جمله آخــر اشــاره به اصــرار در دعــا است، و اصرار از چيزهايى است كه درخواست را جــدّى و حقيقــى مى‏كنــد زيــرا انســان هر چه بيشتر يك مطلب را بطلبد قصد و توجهش صــاف‏تر و خـالص‏تـر مى‏شود. (1)

1- الميزان ج 3، ص 56 .

# هـدايـت درخواست‏ها و دعـاها بـوسيله فطـرت

**«وَ اِذا مَسَّكُـــــمُ الضُّــــرُّ فِـــى الْبَحْـــرِ ضَـــلَّ مَــنْ تَــدْعُــونَ اِلاّ اِيّـاهُ !»**

**«وقتى در دريا كارتان به سختى كشيد و بيچاره شديد و نزديك شد غرق شويد آنـوقت ديگـر همه آلهـه خــود را كه همواره از آن‏ها حاجت مى‏خواستيد فراموش مى‏كنيــد الاّ خــداى تعــالى!» (67 / اســراء)**

**«فَلَمّا نَجّيكُمْ اِلَى الْبَرِّ اَعْرَضْتُمْ - چــون شمــا را از غــرق شــدن نجــات داده و گرفتارى و بيچارگى‏تان را بـرطــرف نمـــود، و شما را بارديگر به خشكى رسانيد، دوبــاره از او و از دعــاى او اعراض كرديد!» (67 / اسراء)**

آيه فوق دلالت دارد بر اين كه ياد خداى‏تعالى هيچ وقت از دل آدمى بيرون نمى‏رود، و در هيــچ حالى به غفلت سپرده نمى‏شود.

و اگر انسان دعا مى‏كند ذات و فطرت او وادارش مى‏كند كه در ضراء و سراء و در شدت و در رخاء او را بخواند، زيرا اگر بعضى از او اعراض مى‏كنند لابد او هست، وگرنه اگر چنين چيزى در ذات و فطرت آدمى وجود نداشت ديگــر اعــراض معنى نداشت، پس اين كه آيه مورد بحــث مى‏فــرمــايــد: انســان خــداى را در بيچارگى‏هايش مى‏خواند ولى در خــوشحـالى‏هـا از او اعـراض مى‏كند بدين‏معنى است كه انسان هميشه بوسيله فطــرتش بــه ســوى خـدا هدايت مى‏شود.

**«وَ كـانَ الاِنْسـانُ كَفُـورا !» (67 / اسراء)**

يعنى كفران نعمت عــادت انســان اســت و از اين جهــت اســت كه داراى طبيعت انسانى است كه همــه سر و كــارش با اسباب مادى و طبيعى است و در اثــر عادت و خــوكــردن با اسبــاب مــادى و طبيعى مسبب‏الاسباب را فراموش مى‏كند، با اين كه در هر آنــى در نعمت‏هايى از او غوطه‏ور است.

آيــه فــوق مى‏فهمــانــد اعــراض آدمــى از يــاد خــدا در غير حال بيچارگى امرى غريزى و فطرى نيست بلكه امرى عــادى اســت، و عــادت زشتــى است از انســان كـه او را به كفــران نعمــت وامى‏دارد.

در آيه فوق دليلى مهم بر توحيد ربوبيت الهى هست و حاصلش اين است كه اگر آدمى در حادثه‏اى كار دلش به جايى برسد كه از هر سببى از اسباب ظاهرى جهان منقطع و مأيوس شود از كليه سبب و از اصل سبب منقطع نمى‏شود، و اميد نجاتش به كلى باطل نمى‏گردد بلكه هنوز اميد نجات داشته و به سببى كه تواناى بر امورى باشد كه هيچ سببى قادر در آن نيست، اميدوار است.

در واقع اگر چنين سببى كه مافوق همه اسبــاب عــالــم و مسبب همه آن‏ها يعنى خداى سبحان وجود نمى‏داشت چرا بايستى در دل آدمى و در فطرت او چنين ارتباط و تعلقـى يافت مى‏شــد ؟(1)

1- الميزان ج 25، ص 260 .

# تحليل روايتى درباره دعـا و درخـواست‏هاى انسان

از پيغمبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روايت شده كه خداوند فرموده است:

«آفريده‏اى نيست كه به آفريده ديگرى پناهنده شود جز اين كه اسباب آسمان‏ها و زمين را از او ببرم، پس اگر چيزى خواهد عطا نكنم و اگر مرا خواند اجابت ننمايم و آفريده‏اى نيست كه تنها به من پناهنده شود جز اين كه آسمان‏ها و زمين را ضامن روزى او كنم اگر دعا كند مستجاب گردانم و اگر چيزى درخواست كند عطا نمايم و اگر طلب آمرزش كند او را بيامرزم!»

**تحلیل روایت فوق:**

**1 ـ رابطـه اسباب ظـاهرى با درخواست‏هاى فطرى**

مطلبى را كه اين روايت افاده مى‏كند همان اخلاص در دعا است و منظور باطل كردن سببيت و وساطت اسبابى كه خداوند عالم آن‏ها را واسطه و وسيله براى رسيدن اشياء به حوائج وجودى خودشان قرارداده نيست، و البته اسباب و وسايل هم علت مستقل و فياض وجود نيستند (بلكه مجراى فيض وجودند،) و انسان اين مطلب را با يك شعور و ادراك باطنى درك مى‏كند، يعنى با فطرت خود مى‏فهمد كه يك نيروى بخشنده هست كه نيازهاى او را مرتفع مى‏سازد و كار او قابل تخلف نيست، ولى كارهايى كه از اسباب ظاهرى ساخته است تخلف بردار بوده و قابل اعتماد نيست.

بنابراين، آن نيرويى كه سرچشمه هر وجودى است، و آن پايه محكمى كه هر موجودى به او متكى و نيازمند است غير از اين اسباب و وسايل ظاهرى مى‏باشد. انسان نبايد تمام اعتمادش بر اسباب ظاهرى بوده و سخت به آن‏ها بچسبد و كارساز حقيقى را فراموش كند .

اين حقيقت را با كمترين توجه به باطن و فطرت خود مى‏توان دريافت، بنابراين هرگاه انسان چيزى را خواست و خواسته‏اش به وقوع پيوست كشف مى‏كند كه حاجت خود را كه با ادراك باطنى از راه اسباب درك نموده از خــدا خــواستــه و خــدا هم آن را افــاضــه فــرمــوده است، ولى هرگاه چيزى را از اسباب خواست اين ديگر از روى ادراك فطرى و باطنى نيست بلكــه از روى خيــالى اســت كه بــواسطــه عللى براى او دســت داده، و ايــن از مــواردى است كه بــاطــن با ظــاهـر مخالفت دارد.

**2 ـ نظام فطرى و نظام خيالى حاكم بر دعا و درخواست‏هاى انسان**

بسا اتفاق مى‏افتد انسانى چيزى را دوست داشته و همت بر تحصيل آن مى‏گمارد ولى موقعى كه بر آن دست مى‏يابد مى‏بيند كه براى امور پرسودتر و محبوب‏ترى زيان‏آور است لذا آن را رها كرده و به آن امر مهمتر مى‏پردازد، و بسا از چيزى فرار مى‏كند و از ضرر و خطر آن مى‏هراسد ولى موقعى كه اتفاقا با آن مصادف مى‏شود مى‏بيند از چيزهايى را كه با علاقه مخصوصى نگهدارى مى‏كرده برايش بهتر و ســودبخـش‏تــر است لــذا دنبــال همــان را گــرفتــه و دســت از آن‏هــا برمى‏دارد.

همچنين كودك مريض هنگامى‏كه داروى تلخى را به او تكليف مى‏كنند از خوردن آن خوددارى كرده و گريه و زارى آغاز مى‏كند در صورتى كه با ادراك باطنى و فطرى‏اش خواستار سلامتى بوده و به مقتضاى آن درخواست دارو مى‏نمايد. ولى گفتار و كردار ظاهرى او با آن موافق نيست. پس زندگانى‏انسان تحت دونظام اداره مى‏شود: يكى نظام فطرى كه موافق باشعور باطنى است، و ديگرى نظام‏خيالى‏كه طبق ادراك ظاهرى تنظيم مى‏شود. در نظام فطرى خبط و خطايى وجود ندارد، در صورتى كه خطا و اشتباه در نظام‏خيالى فراوان‏است. چه‏بساآدمى به‏حسب صورت‏خيالى‏خودش‏چيزى را مى‏خواهد در حالى كه زبان فطرتش همين خواستن را به درخواست چيز ديگرى تفسير مى‏كند. (1)

1- الميزان ج 3، ص 48 .

**فصل دوم**

**انواع دعا**

# دعـاهـاى قـابـل قبـول و دعاهاى غيرقابل قبول

**«قُــلْ اَرَءَيْتَكُــمْ اِنْ اَتكُــمْ عَــذابُ اللّهِ اَوْ اَتَتْكُمُ السّاعَةُ اَغَيْرَ اللّهِ تَدْعُونَ...!»**

**«بگو به من خبر بدهيد اگر راست مى‏گوييد در صورتى كه عذاب خدا شما را دريابد و يا قيامتتان بپا شود، آيا باز هم غيرخدا را مى‏خوانيد؟ نه بلكه تنها و تنها او را مى‏خــوانيـد، پس اگــر بخــواهــد حاجت‏تان را برمى‏آورد.» (40 / انعام)**

مسئله قيامت قضائى است محتوم كه درخواستِ نشدن آن ممكن نيست، همچنان كه ممكن نيست انسان به طور حقيقت آن را طلب كند.

اما عذاب الهى، اگر رفع آن عذاب را از مسير واقعى‏اش بخواهد، يعنى توبه كند و ايمان حقيقى به خدا بياورد كه به طور قطع حاجت را برمى‏آورد، همچنان كه از قوم يونس عذاب را برداشت، چون رفع آن را از مسير واقعى‏اش خواستند، يعنى توبه كردند و ايمــان حقيقى آوردنـــد. (1)

1- الميـــــــزان ج 30، ص 320 .

# دعاهاى مكرآميز و بى‏موقع

اگر دعا را از مسير واقعى خود نكنند بلكه بخواهند كلاه بگذارند و براى نجات خود نيرنگ بزنند قطعا مستجاب نمى‏شود، چون طلب و خواستن، خواستن حقيقى نيست بلكه مكــر و نيــرنـگ است.

در صــورت طلــب، همچنــان كــه نظيــر آن را خــداى تعــالى از فــرعــون حكايت كرده، كه وقتى دچار غرق شد، گفت: **«ايمان آوردم كه معبودى به غير آن كه بنــى‏اســرائيــل بــوى ايمـان آورده‏انــد نيست و مــن نيــز از مسلمــانـانم!» (91 / يونس)**

خــداى تعـالى در پـاسخـش فـرمـود:

**«آيــا حـالا ايمـان مـى‏آورى؟ با ايــن كــه عمــرى فســاد بـرانگيختــى!» (91 /يونس)**

قرآن مجيد از اقوامى ديگر حكايت كرده كه وقتى دچار عذاب خدا شدند، گفتند: **« اى واى بر ما كه ما ستمكــار بــوده‏ايــم! و مرتب اين دعا را مى‏كنند تا ما به كلى آنان را درو كرده و خــامــوششــان سـاختيـم!» (15 / انبياء)(1)**

1- الميزان ج 30، ص 320 .

# دعـا براى زينت ظاهرى و باطنى اعمـال

**«رَبِّ اَوْزِعْنـــــى اَنْ اَشْكُــــرَ نِعْمَتَــــكَ الَّتـــى اَنْعَمْــــتَ عَلَــــــىَّ وَ...!»**

**«پروردگارا نصيبم كن كه شكر آن نعمت‏ها كه به من و پدر و مادرم انعام فرمودى بجــاى آورم، و اعمــال صــالــح كــه مـايه خشنـودى تو باشد انجام دهم...!»**

**(15 / احقاف)**

خداى تعالى در اين آيه آن نعمتى را كه سائل درخواست كرده نام نبرده تا همه نعمت‏هاى ظاهرى چون حيات و رزق و شعور و اراده، و همچنين نعمت‏هاى باطنى مانند ايمان به خــدا و اســلام و خشوع و توكل بر خدا و تفويض به خدا را شامل شود.

در جمله **«رَبِّ اَوْزِعْنى اَنْ‏ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ!»** درخواست اين است كه نعمت ثنا بر او را ارزانى‏اش بدارد تا با اظهار قولى و عملى نعمت او را اظهار نمايد. شكر و اظهار قولى روشن است، اما شكر عملى اين است كه نعمت‏هاى خدا را طورى استعمال كند كه همه بفهمند نعمت وى از خداى سبحان است، و خدا آن را به وى ارزانى داشته و از ناحيه خود او نيست. لازمه استعمال اين‏طورى اين است كه عبوديت و مملوكيت اين انسان در گفتار و كردارش هويدا باشد.

در ادامه آيــه مى‏فهمــانــد كه شكــر نامبــرده، هم از طــرف خــود گوينــده است و هم از طرف پدر و مادرش، در حقيقت فرزند بعد از درگذشت پدر و مادرش زبان ذكــرگــويى براى آنان است.

عبارت **«وَ اَنْ اَعْمَلَ صالِحا تَرْضيـهُ!» (15 / احقاف)** سؤال ديگرى است متمم سؤال شكر، چون شكــر نعمـــت چيــزى اســت كه ظاهر انسان را زينت مى‏دهد، و صلاحيت پذيرفتن خـــداى تعــالى زيورى است كه بــاطــن اعمــال را مى‏آرايــد، و آن را براى خــدا خــالـص مى‏ســازد. (1)

1- الميـــــــــزان ج 36، ص 13 .

# دعـا براى اصلاح نسل انسان

**«...وَ اَصْلِــــحْ لـــى فــــى ذُرِّيَّتـــــــى...!» (15/احقاف)**

**«...پروردگارا، ذريّه مرا هم برايم اصلاح فرما...!»**

اصــلاح در «ذُرِيَّــه» به اين معنــاســت كه صــلاح را در ايشان ايجاد كند و چون اين ايجاد از ناحيه خداست، معنــايش اين مى‏شــود كه ذريــه را موفق به عمل صالح ســــازد، و ايــن اعمــــال صـــالــح كـــار دلهــايشـان را بــه صـــلاح بكشــــانـد.

اگر كلمه اصلاح را مقيد به قيد «لى» «براى من» كرد و گفت: ذريه‏ام را براى من اصلاح كن، براى اين بود كه بفهماند اصلاحى درخواست مى‏كند كه خود او از اصلاح آنان بهره‏مند مى‏شود، يعنى ذريه او به وى احسان كنند، همانطور كه او به پدر و مادرش احســــان مى‏كــرد.

خلاصه دعا اين است كه خدا شكر نعمتش و عمل صالح را به وى الهام كند، و او را نيكوكار به پدر و مادرش سازد، و ذريه‏اش را براى او چنان كند كه او را براى پدر و مــادرش كـرده بود.

شكر نعمت خدا به معناى حقيقى‏اش اين است كه بنده خدا خالص براى خدا باشد، پس بــرگشــت معنــاى دعــا بــه درخــواســت خلــوص نيـت و صلاح عمل است.(1)

1- الميزان ج 36، ص 14 .

# خواست‏هاى اخـروى انسان و شرايط تحقق آن

**«وَ مَــنْ اَرادَ الاْخِــرَةَ وَ سَعــى لَهــا سَعْيَهــا وَ هُــوَ مُــؤْمِــنٌ فَــاُولئِــكَ كـــــــانَ سَعْيُهُـــــمْ مَشْكُــــورا !»**

**«و هر كه آخرت را بخواهد و كوشش خود را همه براى رسيدن به آن قرار دهد آنــان سعـى‏شـان قبــول شــده و صــاحــب اجــر خــواهند بود!» (19 / اسراء)**

از عبارت **«وَ سَعى لَها سَعْيَها - هر كه كوشش كند و مجدانه كوشش كند و كوششى كند كه مختص به آخرت است،»** چنين استفاده مى‏شود كه سعى براى آخرت بايد طورى باشد كه لايق به آن باشد، مثل اين كه كمال جديت را در حسن عمل به خرج دهد و حسن عمل را هــم از عقــل قطعــى و يا حجــت شــرعــى گرفته باشد، و معناى جمله **«وَ هُوَ مُؤْمِنٌ،»** اين است كه اين سعى را در حالى كند كه ايمــان به خــدا داشتــه باشد، و اين خود مستلــزم تــوحيــد و ايمــان به نبــوت و معــاد است، زيــرا كســى كه اعتراف به يكى از ايــن ســه نـداشتــه بـاشـد خـداى سبحان او را در كلام مجيدش مؤمن به خود نمى‏داند، و آيات قرآنى در اين‏باره بسيار است.

معناى جمله **«كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورا،»** اين است كه خداوند عمل چنين كسانى را با حســن قبــول و ثنــاء بــر آنــان شكــرگــزارى مى‏كند، و شكرگزارى خدا در برابر عمــل بنــده عبارت است از تفضــل او بر وى.

آرى همين كه خداوند پاداش نيــك به بنــده‏اش مى‏دهــد تفضل او بر بنده است وگرنه وظيفه بنده بندگى مولاى خويش است و نبايد خود را طلبكار بداند، پس ثواب دادن تفضــل بــه مــولاست، و ثنــا خــوانـدنش بر بنده تفضلى است بالاى تفضلى ديگـر ـ **وَاللّه‏ُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظيم !**

اين دو آيه دلالت دارند بر اين كه اسباب اخروى عبارتند از اعمال و بس، و اعمال سبب‏هايى هستند كه هرگز از غايات و نتايج خود تخلف ندارند، به خلاف اسباب دنيوى كه تخلف‏پذير است زيرا درباره اسباب اخروى فرمود: **«فَاُولئِكَ كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورا !»** و درباره اسباب دنيوى فرموده:

**« عَجَّلْنا لهُ فيها ما نَشاءُ لِمَنْ‏نُريدُ - يعنى هر كه دنياى زودگذر را بخواهد ما هم برايش در آن عجله مى‏كنيم، البته هر قدر كه بخواهيم و براى هركس كــه بخـواهيـم مى‏دهيـم و آنگـاه جهنـم را بـرايـش معيـن مى‏كنيـم كه... !»** (18 / اسراء)(1)

1- الميـــــــــــــزان ج 25، ص 116 .

# تــأميـن خـواسـت‏هاى دنيــوى انسـان

**«مَــنْ كــانَ يُــريـدُ الْعـاجِلَـةَ عَجَّلْنــا لَــهُ فيهـا مـا نَشـاءُ لِمَــنْ نُــريـــدُ!»**

**«و هـر كه دنياى زودگذر را بخواهد ما هم آنچه را كه مى‏خواهد معجلاً به او مى‏دهيـم البتـه نه هرقـدر كه او مى‏خواهد، بلكه هر قدر و به هر كه ما بخواهيم !»**

**(18 / اسراء)**

پس امر به دست ماست نه به اختيار او، و اثر، هر چه هست در اراده ماست نه در اراده او. ايــن روش را دربــاره همــه دنيــاطلبــان اعمــال نمى‏كنيــم بلكـه در حــق هــر كــس كـه خــواستيـم بكـار مى‏بنديم .

چون اراده فعليه خداى عز و جل نسبت به هر چيز عبارت است از فراهم شدن اسباب خارجى و رسيدن آن به حد عليت تامه، لذا بايد گفت: آيه شريفه دلالت بر اين دارد كه هر انسان دنياطلب از دنيا آن مقدارى كه اسبــاب اقتضــاء كنــد، و عــواملــى كه خداوند در عالم به جريان انداخته و به تقدير خود هركدام را اثــرى داده مســاعــدت نمــايــد رزق مى‏خــورد، پس دنيــاطلــب جــز به پاره‏اى از آنچه مى‏خواهد نمى‏رسد، هر چند به پاره‏اى از آنچه كه مى‏خواهد و به زبــان تكــويــن مسئلــت مى‏نمــايـد نائل مى‏شود، لكن جز آن مقدار كه خداوند اسباب را به سويش به جريان بيندازد نائل نمى‏گردد... **«وَ اللّهُ مِنْ وَرائِهِمْ مُحيطٌ !» (20 / بروج**)

خداى سبحان در جاى ديگر اين حقيقت را به زبان ديگرى در آيه ديگر بيان فرموده:

**« اگر نبود كه مردم يك نحو زندگى مى‏كنند، و همه محكوم به قانون اسباب و عللند، و در اين قانون فرقى ميان كافر و مؤمن نيست، و هر يك از اين دو فريق به عوامل غنى و ثروت مصادف شود ثروتمند گشته و هر يك به عوامل مخالف آن برخورد كند فقير مى‏شود، چه مؤمن و چه كافر، ما كفار را به مزيد نعمت‏هاى دنيــوى اختصــاص مى‏داديــم، چــون نعمت‏هـاى دنيـــوى در نــــزد مــا و در بــازار آخــرت ارج و قيمتــى نــدارد!» (35 / زخــرف) (1)**

1- الميــــــــــــــزان ج 25، ص 114 .

# دعـا بـراى امور دنيوى و اخروى

**«فَمِنَ النّاسِ مَـنْ يَقُولُ رَبَّنا اتِنا فِى الدُّنْيا...!» (200 تا 202 / بقره)**

**«و از مردم كسى است كه گويد: پروردگــارا بــه مــا در دنيا بده، و در آخرت او را بهــره‏اى نيســـت.»**

**«وَ مِنْهُــمْ مَــنْ يَقُــولُ رَبَّنــا اتِنــا فِـى الـدُّنْيـا حَسَنَــةً وَ فِى‏الاْخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنـا عَـذابَ النّـارِ!»**

**«و از ايشان كسى است كه گويد: پروردگارا به ما در دنيا حسنه‏اى ده، و در آخرت حسنــه‏اى، و مــا را عــذاب آتــش نگهـدار!»**

**«آنان از آنچه فراهم آورده‏اند بهره‏اى دارند و خدا حساب كردنش سريع است!»**

منظور از «ناس» مردم، در آيه فوق، مطلق افراد انسان است اعم از كافرى كه به آخرت كارى ندارد، و يا مؤمنى كه جز به آنچه نزد خدا است علاقه‏اى نداشته و اگر احيــانــا چيــزى از دنيــا را بخــواهــد جــز آنچــه را خــدا راضى است نمى‏طلبــد.

منظور از گفتن و دعا كردن، خواستن به زبان حال است نه تنها جارى كردن سخنى بر زبان. معناى آيه چنين مى‏شود: **«دسته‏اى از مردم جز دنيا نمى‏خواهند و بهره‏اى از آخرت ندارند، و دسته‏اى جز آنچه را خدا مى‏پسندد نمى‏خواهند، خواه در دنيا باشد و خواه در آخرت، و اينان در آخرت بهره‏مند خواهند بود!»**

از اينجا نكته اين كه در دعاى اهل آخرت حتى نسبت به امور دنيوى لفظ «حسنه» ذكر شده ولى در دعا اهل دنيا ذكر نشده روشن مى‏شود، و آن اين كه، اهل دنيا تمام لذايذ و زخارف دنيا را دوست دارند ولى اهل آخرت امور دنيوى و اخروى را دو دسته كرده‏اند بعضى را «حَسَنه» و بعضى را «سَيِّئه» مى‏دانند و نظرشان تنها معطوف به امور حسنــه اســت خــواه در دنيــا بــاشد و خواه در آخرت. (1)

1- الميـــــــــــــــزان ج 3، ص 112 .

# دعـاهاى حـق و دعاهاى بـاطل

**«لَهُ دَعْــوَةُ الْحَقِّ...!»**

**«دعــــوت حــق خـــاص اوسـت... !» (14 / رعــد)**

حق و باطل گويى دعا را ميان خود به دو قسم تقسيم مى‏كنند. يك قسم از دعا دعاى حق است، كه هرگز از استجابت تخلف ندارد، و قسم ديگر دعاى باطل است، و آن دعائى اســت كــه بــه ســوى هــدف اجــابــت هــدايــت نمى‏شــود، مانند دعا و خواندن كســى كــه دعـا را نمى‏شنــود، و يــا قدرت بر استجابت ندارد.

آيات قبل از آيه فوق در قــرآن، قــدرت و علــم عجيب خــدا را خاطرنشان مى‏سازند، و در اين آيه اين معنا را تذكر مى‏دهد كه :

حقيقت دعا و استجابت هم خاص اوست، و او همان‏طور كه عالم و قادر است، اجابت‏كننده دعا هم هست، و اين معنا را در آيه از دو طريق اثبات نموده، يكى طريق اثبــات حق دعا براى خــدا، يكى نفى آن از غير خدا. (1)

1- الميزان ج 22، ص 210 .

# دعـــاى شــــــرّ

**«وَ يَـــدْعُ الاِْنْســانُ بِالشَّــرِّ دُعــاءَهُ بِالْخَيْــرِ وَ كــانَ الاِْنْســانُ عَجُــولاً !»**

**«و انسان با شوقى كه خير و منفعت خود را مى‏خواهد چه بسا به نادانى شر و زيان خـــود را مى‏طلبـــد، و انســـان بسيــار شتــاب‏كننــده اســت!» (11 / اِسراء)**

مقصــود از آيــه فــوق اين اسـت كــه انســان شــر را مى‏خــوانــد و از آن درخواست مى‏كند، درخواستــى عيــن درخــواست كــردن خيــر، و ســؤال و طلبــى عيــن ســؤال خير.

مــراد بــه ايــن كــه فــرمــوده: «انســان عجــول اســت!» ايــن است كه او وقتى چيزى را طلب مى‏كند صبر و حوصله به خرج نمى‏دهــد در جهــات صــلاح و فســاد خود نمى‏انديشد تا در آنچه طلب مى‏كند راه خير بــرايــش هــويــدا گردد، و از آن راه بــه طلبــش بــرخيــزد بلكــه به محضــى كــه چيزى را برايش تعريف كردند و مطابق ميلش ديد با عجله و شتابزدگى به طلبش مى‏رود و در نتيجه گاهى آن امر شرى از آب درمى‏آيد كه مايه خســارت و زحمتش مى‏شـود، و گـاهى هم خيــرى بوده كه از آن منتفع مى‏گـردد.

جنس بشر عجول است و به خاطر همين عجله‏اش ميان خير و شر فرق نمى‏گذارد بلكه هرچه بيشتر پيش بيايد همان را مى‏خواهد بدون اين كه خير و شر را از هم جدا و حق را از باطل تشخيص دهد.

منظور از دعــا، مطلــق طلــب اســت چــه اين كه به لفــظ دعــا بــاشــد و چــه اين كه بــدون لفــظ صــورت گيــرد و بصورت سعى و عمل بوده باشد، چه همه اين‏ها دعا و درخواست از خداست، حتى از كسى هم كه به خدا معتقد نبوده و توجهى به درخواست از خدا ندارد دعــاست، چــون در حقيقــت غيــر از خــدا معطــى و مــانعــى وجــود نـــدارد. (1)

1- الميـــــــــــزان ج 25، ص 87 .

**فصل سوم**

**اجابت دعا**

# دعــا و وســايــل رسيــدن به هــدف آن

از پيغمبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روايت شده كه فرمود:

**«... خدا را نگهدار تا تو را نگهدارى كند، خدا را نگهدار تا او را جلو خود بيابى، هنگام رفاه و آسايش با خدا آشنايى بورز تا به وقت سختى و گرفتارى تو را بشناسد، هرگاه چيزى خــواستــى از خــدا بخــواه، هــرگــاه يــارى جستــى از خــدا بجــوى، همانا قلم تقدير به هــر چــه تــا روز قيــامــت خــواهــد بود جريان يافته و اگر همه آفريدگان بكوشند نتوانند نفعـــى را كه خدا براى تو ننوشته به تو برسانند!»**

1 ـ منظــور از آشنــايى بــا خــدا در روز رفــاه و آســايــش اين است كه هرگاه كسى خدا را در وقت آسايش و فراخ دستى فــرامــوش كند در حقيقت اسبــاب را در فراهم كردن آسايش و راحتى خود مستقل دانسته است. و معناى اين كه خدا را در حال گرفتارى و بيچارگى مى‏خواند اين است كه در چنين شرايطى به پروردگارى او اعتقاد دارد، در صورتى كه اين صفت او اختصاصى به حال بيچارگى و درماندگى بنــدگــان نداشتــه بلكــه در هــر حــال و هر تقــديـر چنين است پس او پروردگارش را نخــوانــده، لــذا دعـايش مستجاب نمى‏شود.

اين معنى را از اطلاق آيه **«نَسُوا اللّهَ فَنَسِيَهُمْ - خدا را فراموش كردند خدا هم ايشان را فراموش كرد!» (67 / توبه)** مى‏توان استفاده كرد.

2 ـ منظور از اين كه مى‏فرمايد: (هرگاه چيزى خواستى از خدا بخواه!) اين است كه انسان بــايــد هنگــام درخــواســت يك مطلبــى يــا يــارى جستــن در امــرى حقيقتــا اتكــاء و دلبستگــى‏اش بــه خــدا بــاشــد زيــرا اين اسبــاب عادى كه در دست مــاست جــز به همــان اندازه‏اى كه خدا براى آن‏ها مقرر فــرمــوده اثــرى ندارند و حقيقت امر و تــأثيـر در دست خداست.

بنده براى رفع نيازمندى‏هاى خود بايد متوجه پيشگاه كبريايى شود و بر اسباب و وســايـل اعتمــاد نكنـد هرچنـد كه خدا، كار را جز از مجراى اسباب انجام نخواهد داد.

انســان نبــايــد تكيــه‏گــاه خــود را اسبــاب قــرار دهــد ولــى آن‏هــا را هــم نبــايــد لغــو بشمــارد و بخــواهــد از غيــر راه آن‏هــا بــه مقـاصــد خــود برسد.

كسى كه چيزى را بدون اسباب از خدا مى‏خواهد مانند كسى است كه از انسان بدون استعمال چشم و گوش انتظار ديدن و شنيدن دارد و كسى كه چشم به اسباب دوخته و توجه به پروردگار ندارد مانند كسى است كه به‏طور كلى از خود انسان غفلت كرده است و مستقــلاً از دســت او چيــزى مى‏خـواهـد يا از چشم و گوش او انتظــار نگـاه كـردن و گوش دادن دارد. (1)

1- الميزان ج 3، ص 53 .

رابطــه دعـا با هـدف دعــا

**«لَـــهُ دَعْـــوَةُ الْحَـــقِّ ... وَ مـــا دُعــــاءُ الْكفِـــريـــنَ اِلاّ فـــى ضَلـــلٍ!»**

**«دعوت حق خاص اوست... دعاى كافران جز در گمراهى نيست !» (14 / رعد)**

خداى سبحان در آخر آيه، گفتار خود را تأكيد نموده و فرموده: **«وَ ما دُعؤُا الْكافِرينَ اِلاّ فى ضَلالٍ !»** اين جمله به يك حقيقت اصيل ديگرى اشاره مى‏كند، و آن اين است كه هيــچ دعــايــى نيســت مگــر آن كه غرض آن خداى سبحان است، چون اوست عليــم و قــديــر و غنـى و صــاحب رحمــت. پــس بــراى دعــا هيــچ راهــى نيست مگر همان راه توجه به خداى‏تعالى.

بنابراين كسى كه غيرخدا را مى‏خواند و آن را غرض و هدف قرار مى‏دهد، رابطه دعــاى خــود و هــدف دعــا را از دست داده، و در حقيقــت دعايش، راه را گم كرده است. چون ضلالت به همين معناست كه چيزى از راه بيرون شود، و راهى بپيمايد كه آن را بــه مطلــوبــش نــرسـانـد. (1)

1- الميـــــــــــــزان ج 22، ص 212 .

# خوف و رجاء نسبت به نتيجه دعا

**«...وَ اَدْعُــــوا رَبّــــى عَســــى اَلاّ اَكُــــونَ بِـــدُعـــاءِ رَبّـــى شَقِيّـــا !» (48 / مريم)**

**«... و پروردگارم را مى‏خوانم شايد در مورد دعاى پروردگارم شقى و محروم نباشم!»**

در اول ايـن آيـه وعـده مـريـم عليهاالسلام مى‏دهـد بـه كنـاره‏گيـرى و دورى از مشـركيـن و از اصنـام آنـان تـا بـا خــداى خـود خلــوت نمــوده و خــالـص او را بخواند، تا «شــايـد» دعايش بى‏ثمر نشود، و اگر در اين كار اظهار رجاء و اميد كرد، براى اين بود كه اين‏گــونــه اسبــاب، يعنــى «دعــا» و تــوجــه به سوى خدا و امثال آن، اسبابى نيست كه چيزى را بر خدا واجب كند، بلكه اگر خدا در مقــابــل آن ثوابى بدهد و سعادتى مرحمت كند و يا هر پــاداش نيــك ديگــرى بدهد، همه از بــاب تفضــل است، علاوه بر اين كه مــلاك امــور خــاتمــه آن است و جـز خـدا كســى از غيــب و از عـاقبت امور خبر ندارد.

پس مــرد مــؤمــن بـــايـــد كــه هميشــه بيــن خــوف و رجــــاء بــاشــد. (1)

1- الميــــزان ج 27، ص 92 .

# شــرايـــط اجــابـــت دعـــا

خـــداى تعـــالــى كه گفتــارش حــق اســت فرموده:

**«...اُجيـــبُ دَعْــــوَةَ الــــدّاعِ اِذا دَعـــــانِ...!»**

**«دعوت دعا كننده را وقتى اجابت مى‏كنم كه مــرا بخــوانــد!»(186 / بقره)**

**«ادْعُـــونى اَسْتَجِــــبْ لَكُـــمْ - مــرا بخـــوانيـــد تـا اجـابــت كنــم!» (60 / مؤمن)**

و اين گفتــار خــود را بــه هيــچ قيــدى مقيــد نكــرد، در نتيجــه فهمــانــد كه وقتــى عبــد از روى جــد دعــا كند و يا « دعابازى» نكند و قلبش در دعاى جدى جز به خداى تعالى متعلق نباشد، بلكه از غير خدا قطع و متوجه و ملتجى به درگاه او شود البته او هم دعايش را مستجاب مى‏سازد.

در ذيـــل آيــــات مـــورد بحــث، انقطـــاع مــزبــور را بــه عنــوان متمــم حجــت بيان نموده و فرموده است:

**«شما در برخورد با پيش‏آمدهاى دريايى به‏طور كلى از هر چيزى منقطع گشته و با راهنمــايى فطــرت‏تان متــوجـه درگاه پروردگار مى‏شويد، و خدا دعاى شما را اجابت نموده و به سوى خشكى نجاتتان مى‏دهد...!» (67 / اسراء)**

و از احتجــاج مــزبــور چنيــن استفــاده مى‏شــود كــه خداى سبحان وقتى بنــده‏اش از هــر چيــز منقطـع گشته و از صميم دل و قلبى فــارغ و ســالــم رو به درگــاه او بــرد، او دعــايــش را مستجــاب كنـد.

در حالى كه اگر توجه خود را از درگاه خدا منقطع ساخته و روبه سوى غيرخدا آورد و هر چه از صميم قلب دعا كند دعايش را مستجاب نمى‏كند، البته نه اين كه مى‏تـوانـد و نمى‏كند، بلكه نمى‏تواند مستجاب كند.

مسئله دريا مثال بارزى بود كه به‏عنوان نمونه آورديم وگرنه مسلمانان اگر در خشكــى هم به اين طــور كه در دريا خـدا را مى‏خوانند بخوانند قطعا نااميد نمى‏گردند.

در آيه فوق مقابله دعاى مسلمين و كفار مطرح نيست بلكه قرآن كريم مقابله را ميان دعاى مشركين به درگاه بت‏ها و دعاى آن‏ها به درگاه خداى سبحان انداخته است كه در صورت نااميدى از هر چيز و انقطاع از ساير اسباب اگر مشركين رو به درگاه خدا روآورند، دعايشان مستجاب مى‏شـود .(1)

1- الميزان ج 25، ص 221 .

# شـرط قبـولى بدون قيد و شـرط دعاها

**«وَ اِذا سَــأَلَـكَ عِبــادى عَنّــى فَــاِنّـى قَـريـبٌ اُجيـبُ دَعْوَةَ الدّاعِ اِذا دَعانِ !»**

**«و هر گاه بندگانم مرا از تو پرسند، من نزديكم، چون صاحب دعا مرا بخواند دعايش را اجــابت كنــم، پس مرا اجابت كنند، و به من ايمان آورند، شايد رهبرى شوند!» (186 / بقره)**

ايــن آيــه مــوضـــوع دعــا را با خــوش‏ترين و لطيــف‏ترين شيــوه و زيباترين وجهــى بيــان كــرده است و نكــات دقيــق چنــدى در آن بــه كــار رفتــه كـــه اهميــت فـوق‏العـاده مطلــب را مى‏رســانـد:

1 ـ پايه سخن بر گويندگى ذات اقدس الهى به طور متكلم وحده گذاشته شده، نه اين كه در كلام، غايب يا نظير آن فرض شود. اين بر كمال عنايت به موضوع دلالت دارد.

2 ـ به جاى اين كه مثلاً گفته شود: «هرگاه مردم بپرسند،» لفظ «عِبادى» انتخاب شده يعنى هرگاه بندگانم مرا از تو جويند. اين بر غايت رأفت و مزيد عنايت دلالت دارد.

3 ـ اقتضاى كلام اين بود كه گفته شود: «هر گاه بندگانم مرا از تو پرسند بگو كه او نــزديـك است!» ولـى واسطــه ـ حـذف شده و گفته شده: « فَاِنّى قَريبٌ ـ من نزديكم!»

4 ـ اين جمله با «اِنّ» تأكيد شده است.

5 ـ مــوضــوع قــــرب خــــدا بــا وصــــف «قَــريبٌ» بيــان شده كه دلالــت بـــر دوام ثبــــوت دارد نـــه بــــا فعــــل .

6 ـ اجــابــت با صيغــه مضــارع «اُجيبُ» ذكــر شــده كــه دلالــت بــر تجدد و استمــرار نمـــايـــد.

7 ـ اجـابـت دعـا به جمله «اِذا دَعانِ» قيد شده يعنى «در صورتى كه مرا بخواند!»

اين قيد زايد بر اصل مطلب نيست. چون فرض كلام دعا كردن است و فايده چنين قيدى اين است كه اجابت به هيچ قيد و شرطى مشروط نيست، و بدون شرط دعاى صاحب دعا به اجابت خواهد رسيد، نظير آيه «**ادْعُونى اَسْتَجِبْ لَكُمْ - مرا بخوانيد تا اجابتتان كنم!» (60 / مؤمن)** كه «شــرط استجــابت» را تنهـا «دعا كردن،» قرار داده است. هــر يــك از نكات بالا به نوبه خود بر شدت عنايت به امر دعا دلالت دارد و از خصوصيات اين آيــه شريفه اين است كه با همه اختصارش هفت مرتبه ضمير متكلم در آن تكرار شده است.

ايــن تنهـــا آيــه‏اى اســت در قــرآن مجيــد كــه ايــن امتيــــاز را داراســت. (1)

1- الميـــــزان ج 3، ص 41 .

# دعا و توجه فطرى به خدا در شدايد

**«...ثُــــــــمَّ اِذا مَسَّكُــــــمُ الضُّــــرُّ فَــاِلَيْــــهِ تَجْئَــــرُونَ!» (53 / نحل)**

**«...هر نعمتى داريد از خداست و باز وقتى محنتى به شما رسد در پيشگاه او زارى مى‏كنيـــد!» (53 / نحل)**

تمامى نعمت‏هايى كه نزد شماست همه از انعام خدا بر شماست، و تنها خودتان هم اين معنا را مى‏دانيد و همين شمائيد كه وقتى حالتان بد مى‏شود صدايتان را به تضرع و زارى به درگــاه او بلنــد مى‏كنيــد. آرى تنهــا به درگاه او نه درگاهى ديگر، چه اگر درگاه ديگرى سراغ داشتيد ولو براى يكبار به آن درگــاه متــوجــه مى‏شديد، ولكن نشــديــد و نخــواهيــد شــد، پس تنها خداى سبحان منعم نعمت‏هاى شما و برطرف سازنده گرفتارى‏هاى شماست، پس چــرا با اين حال در برابرش به عبادت خاضع نمى‏شـويـد و او را اطاعت نمى‏كنيد؟

استغاثه به خداى‏تعالى و تضرع به درگاه او در هنگام برخورد با مصائب و هجوم شدايدى كه اميد انسان از هر جايى و از هر سببى قطع مى‏شود مطلبى است ضرورى، و انسان‏ها هر چند هم كه دين نداشته باشند و به خداى سبحان ايمان نياورده باشند باز در هنگام هجوم شدايد اگر به وجدان خود مراجعه نمايند مى‏يابند كه اميدشان قطع نشــده، و هنــوز بــه جــايـى دل بستــه‏اند.

آيا ممكن است اميدى بدون اميدوار كننده‏اى تحقق يابد، پس همين وجود اميد دليل است بر وجود كسى كه به او اميد برده شود.

اين حقيقتى است كه انسان در ذات خود آن را يافته و فطرتش بدان حكم مى‏كند هرچند كه شواغل او را غافل ساخته، و زخارف مادى او را به خود جذب كرده باشد. لكن همين انسان وقتى در محاصره بلايا قرار گرفته و چاره از هر جهت از دستش بريده شــده آن وقــت است كــه آن حقيقتــى كه اسبــاب ظــاهــرى تــاكنــون پنهانش مى‏داشت ظهور كرده و دلش به آن متعلق مى‏شود، و آن عبــارت است از سببى كه او سببيــت به همــه اسبـاب داده، و او خــداى عــزّاسمـه است .(1)

1- الميزان ج 24، ص 144 .

# كيست آن كه دعاى وامـانـده را استجــابـت كنـد؟

**«اَمَّنْ يُجيبُ الْمُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ...؟» (62 / نمل)**

مراد به اجابت مضطر وقتى كه او را بخواند، همان استجابت خداست دعاى دعــاكننــدگان را، و ايــن كه حــوائجشــان را بــرآورد، و اگــر قيــد اضطــرار را در بيــن آورده، بــراى ايــن است كه در حــال اضطــرار دعــاى داعى از حقيقت بــرخــوردار اســت و ديگــر گــزاف نيست. چون تا آدمى بيچاره نشود، دعايش آن واقعيت و حقيقت را كه در حال اضطــرار واجــد است نـدارد، و اين خيلى روشن است.

قيد ديگرى براى دعا آورد، و آن اين است كه فرمود: «اِذا دَعاهُ،» يعنى «وقتى او را بخواند،» و اين براى‏آن است كه بفهماند خدا وقتى دعا را مستجاب مى‏كند كه دعاكننده به راستى او را بخواند، نه اين كه در دعا رو به خداكند، و دل به‏اسباب ظاهرى داشته باشد.

وقتى كه اميد دعاكننده از همه اسباب ظاهرى قطع شده باشد يعنى بداند كه ديگر هيچ‏كس و هيچ چيز نمى‏تواند گره از كارش بگشايد، آنوقت است كه دست و دلش با هم متــوجـه خـــدا مى‏شــود. در غيــر اين صــورت در واقــع غيــر خــدا را مى‏خــوانـد.

پس اگر دعا صادق بود يعنى خوانده شده خدا بود و بس، در چنين صورتى خدا اجابتش مى‏كند و گرفتارى‏اش را كه او را مضطر كرده برطرف مى‏سازد.

در آيه ديگرى فرموده:

**«ادْعُونـى اَسْتَجِبْ لَكُـمْ - مــرا بخـوانيد تا اجابتتان كنم !» (60 / مؤمن)**

به‏طــورى كه مــلاحظــه مى‏فرماييد هيچ قيدى براى دعا نياورده جز اين كه فــرمــوده در دعــا مــرا بخــوانيـد. در آيــه ديگـرى فرموده:

**«و چون بندگان مــن از تــو ســراغ مــرا مى‏گيـرند، و من نزديكم، و دعاى دعـاى‏كننده را اجابت مى‏كنم به شرطى كه در دعايش مرا بخواند!» (186 / بقره)**

بــه‏طــورى كــه مى‏بينيــد تنهــا ايـن شـرط را آورده كـه در دعا او را بخوانند. (1)

1- الميـــــــــــــــــــزان ج 30، ص 316 .

# دعــا در حـالت اضطرار و ناچارى

آيات بسيارى در قرآن مجيد است كه دلالت مى‏كنند بر اين كه انسان هنگامى كه مضطر شد، مثلاً در كشتى سوار شد و خود را در معرض خطر ديد، در آنجا خداى را مى‏خواند و خدا هم اجابتش مى‏كند:

**«وَاِذا مَسَّ الاِنْسانَ‏الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ اَوْ قاعِدا اَوْ قآئِما !»**

**«وقتــى گـــرفتــــارى و بــــلا بــه انســــان بــرســد مــا را مــى‏خــوانــد، بــه پهلــو يـا نشستــه و يــا ايستـــــاده !» (12 / يونس)**

**«حَتّى اِذا كُنْتُـمْ فِى الْفُلْكِ...دَعَوُ اللّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدّينَ !»**

**«تا آن كه سوار در كشتى شوند... و در خطر غرق قرارگيرند آن وقت است كه خـداى را بــا خلــوص همــى خـواننـد!» (22 / يـونـس)(1)**

1- الميــــــــزان ج 30، ص 318 .

# اطمينان فطرى به قبول دعا

**«اَمَّـنْ يُجيـبُ الْمُضْطَـرَّ اِذا دَعـاهُ وَ يَكْشِـفُ السُّوءَ...؟»**

**«کیست آن كه درمانده را وقتى كه بخواندش اجابت كند و محنت از او بردارد و شما را جــانشينــان ايـن سـرزميـن كنـد...؟» (62 / نمـل)**

چطور ممكن است نفس آدمى با توجه غريزى و فطرى خود متوجه امرى شود كه اطمينان بدان ندارد؟ حكم فطرت در موقع دعا مانند حكم اوست در وقتى كه حاجت خود را نــزد كســى مى‏بينــد و يقيــن دارد كه او كســى است كه حــاجتش را بـرمـى‏آورد .

وقتى انسان مى‏بيند كه تمامى اسباب‏هاى ظاهرى از كارافتاده است، فطرتش او را به دعا و خواندن خدا و عرض حاجت به پيشگاه او وامى‏دارد .

گاهى اتفاق مى‏افتد كه ما به اميد تأثير متوسل به اسباب‏هاى ظاهرى مى‏شويم ولى اطمينان نداريم كه در رفع حاجت ما تأثير خواهد كرد يا نه. البته اين يك توجه فكرى است كــه منشــأ آن طمــع و اميـد است و اين فــرق دارد با توجه و تعلق غريزى قلب.

البته، در ضمن توجه و توسل فكرى توجه غريزى فطرى نيز هست، ولى نه بخصــوص آن سببــى كه فكــر متـوجــه آن است بلكه مطلق سبب، و مطلق سبب هم هرگز تخلف نمى‏پذيرد .

مثلاً بيمارى كه براى نجات از بيمارى‏اش به دارو متوسل مى‏شود فطرت او را به چنين كارى واداشته يعنى به او فهمانده كه شفادهنده‏اى هست، ولى فكر او به اين طمع افتاده كه شايد آن شفادهنده اين دارو بوده باشد، پس اگر دارو درمان نكرد آن حكم فطرى نقض نشده است. (1)

1- الميـــزان ج 30، ص 318 .

# امـداد الهـى در تحقق خواست‏ها و اعمال انسـان

**«وَ مَنْ اَرادَ الاْخِرَةَ وَ سَعى لَها سَعْيَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ...!»**

**«و هر كه آخرت را بخواهد و كوشش خود را همه براى رسيدن به آن قرار دهد و مؤمن باشد آنان سعى‏شان قبول شده و صاحب اجر خواهند بود!» (19 / اسراء)**

اهل دنيا در دنياى خود و اهل آخرت در آخرت خود از عطاى خدا استمداد مى‏كنند و خداى سبحان هم در اين عطايش چيزى جز حمد عايديش نمى‏شود. هر چه خدا عطا مى‏كند انعامى است بر آدمى در موضع نيكو و موردى كه پروردگارش راضى باشد استعمال كند، و اما اگر فسق بورزد و آن نعمت را در آن مورد نيكو استعمال نكند در حقيقـت كلمـه خـدا را از جــاى خود تحريف كرده و نبايد جز خود كسى را ملامت كند.

**«كُــلاًّ نُمِـدُّ هـؤُلاءِ وَ هـؤُلاءِ مِـنْ عَطــاءِ رَبِّــكَ وَ مـا كـــانَ عَطـاءُ رَبِّــكَ مَحْظُــورا !»**

**«هر يك را از عطاى پروردگارت مدد مى‏كنيم اين‏ها را و آن‏ها را، و عطاى پروردگار تو جلوگير ندارد!» (20 / اسراء)**

منظور از آيه فوق اين است كه ما هر دو فريق را چه آن‏ها كه بــرايشــان عجلـه مى‏كنيـم و چه آن‏ها كه شكر سعيشان را مى‏گذاريم امداد مى‏نماييم.

امــداد هــر چيــز به اين است كه از نوع خودش بدان اضافه كنيم تا بدين‏وسيله وجــود و بقايش امتــداد يــابــد، كــه اگــر اين اضافه را نكنيم وجودش قطع مى‏شود.

خداى سبحان هم كه انسان را در عملش چه دنيوى و چه اخروى امداد مى‏كند در حقيقت به همين معناست. زيرا تمامى وسايل عمل و آنچه عملش در تحققش محتاج بدان است از علم و اراده و ابزار بدنى و قواى فعاله و مواد خارجى كه عمل روى آن‏ها واقع مى‏شود، و عامل با عمل خود در آن‏ها تصرف مى‏كند، و همچنين اسباب و شرايط مربوطه به آن مواد، همه و همه امور تكوينى هستند كه آدمى خودش در خلقت و فراهم نمودن آن‏ها دخالتى ندارد، و اگر يكى از آن‏ها نباشد عمل انسان تحقق نخواهد يافت. و اين خداى سبحان است كه به فضل خود آن‏ها را افاضه فرموده و وجود و بقاى آدمى را امتــداد مى‏دهــد. و اگر عطاى او منقطع شود عمل هر عاملى هم از او منقطع مى‏گردد .

در اين آيه شريفه دلالتى است بر اين حقيقت كه عطاء الهى مطلق و غير محدود است. چون عطاء را و همچنين نبودن منع را مطلق آورده، پس هر جا كه محدوديت و يا تقدير و يــا منعـى وجــود داشته باشد همه از ناحيه گيرنده فيض و شخص مورد عطاست، و مقيــد بــودن استعــداد او يا استعداد نداشتن او باعث محدود شدن و يا فقدان عطاء خـداست، نـه خود خــدا كــه فيـض بخشنده آن است. (1)

1- الميــــــــــــــزان ج 25، ص 118 .

# نتيجـــــه قبــول دعــاهـا

**«اَمَّـنْ يُجيبُ الْمُضْطَـرَّ اِذا دَعـاهُ وَ يَكْشِـفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الاَرْضِ ؟»**

**«کیست آن كه درمانده را وقتى كه بخواندش اجابت كند و محنت از او بردارد، و شما را جانشينان اين سرزمين كند...؟) (62 / نمل)**

مــراد بــه «خِــلافَــت» در آيــه فــوق، خــلافتِ زمينــى است كــه خــدا آن را براى انسان‏ها قرار داده، تا با آن خلافت در زمين و در هر چه مخلوق زمينى است به هر طورى كه خواست تصرف كند .

توضيح اين كه تصرفاتى كه انسان در زمين و مخلوقات زمين مى‏كند امورى است كه با زندگيش و با معاشش ارتباط دارد. گاهى ناگوارى‏ها و عوامل سوء او را از اين تصرف باز مى‏دارد و در نتيجه آن سوء هم كه وى را مضطر و بيچاره نموده و وى از خدا كشف آن سوء را مى‏خواهد، حتما چيزى است كه نمى‏گذارد او تصرفاتى را كه گفتيم بكند، و يا تصرفات او را محدود مى‏سازد، و از بعضى آن‏ها جلوگيرى مى‏كند و درب زندگى و بقاء و همچنين ساير تعلقات زندگى را به روى او مى‏بندند.

پس اگر خداى تعالى در چنين فرضى به دعاى آن شخص مضطر كشف سوء از او بكنــد، در حقيقــت خــلافتى را كه بــه او داده بــود تكميــل كـرده است.

اين معنا وقتى بيشتر واضح و روشن مى‏شود كه دعا و درخواست در جمله **«اِذا دَعاهُ»** را بر دعاى زبانى و غيرزبانى هر دو حمل كنيم. دعاى زبانى مانند: **«وَ اتيكُمْ مِنْ كُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ - به شما مى‏دهد از هر چه كه از او بخواهيد!» (34 / ابراهيم)** و دعاى غير زبانى مانند آيه **«يَسْئَلُهُ مَنْ فِى السَّمواتِ وَ الاَرْضِ - آن كس كه در آسمان‏ها و آن كس كه در زمين است از او درخــواست مى‏كند!» (29 / الرّحمن)**

چــون بــا اين تعــريف، تمــامى آنچــه كــه به انســان داده شــده، هر تصرفى كــه ارزانى شــده، همه از مصاديق كشف سوء از مضطر محتاج خواهد بود، البتــه كشــف ســوء بعد از دعاى او، پس خليفه قراردادن انسان مستلزم اين اجابت دعا و كشف سوئى است كه او را مضطر و بيچاره مى‏كند. (1)

1- الميزان ج 30، ص 321 .

تقليـد دعـا و عـدم تــأثير آن

**«لَهُ دَعْـوَةُ الْحَـقِّ...!»**

**«دعوت حق خاص اوست، و كسانى كه جز او را مى‏خوانند به هيچ وجه اجابتشان نمى‏كنند، مگر چون آن كس كه دو دست آب برد، كه آب به دهانش رسد، اما آب به دهانش نخـواهـد رسيد، و دعاى كافران جز در گمراهى نيست!» (14 / رعد)**

بعد از اثبات اختصاص دعوت حق و استجابت براى خدا، و نفى آن از غيرخدا در آيه فوق، يك صورت را استثنا كرده، و آن صورتى است كه نظير مثلى است كه خود قرآن زده و فــرمــوده: **«مگــر چــون آن كــس كه دو دست آب برد كه آب به دهانش رسد اما آب بــه دهـانش نخـواهد رسيد !»**

توضيح اين كه شخص عطشان وقتى بخواهد آب بياشامد، ناگزير بايد نزديك آب شده و كف دست را باز كند و آب را برداشته و بنوشد، يعنى به لب رسانده و رفع عطش كند. اين راه حقيقى و صحيح رفع تشنگى نمودن است، و اما لب تشنه‏اى كه از آب دور است، و مى‏خواهد سيراب شود، و از آن اسباب و مقدماتى كه گفتيم هيچ يك را عملى نمى‏كنــد، جــز هميــن را كــه كــف دســت را بــاز نمــوده و نــزديــك به دهان ببرد، كه چنين كسى هرگز آبى به دهانش نمى‏رسد، و از آب نوشيدن تنها صورت آن را نشــان داده، و تقليد آن را درآورده است.

و مَثَــل كســى كــه غيــرخــدا را مى‏خــوانــد مثـل همين تقليد درآور است كه از دعــا جــز صــورت خـــالـى از معنــا و اســم خــالى از مسمــاى آن را نمــى‏آورد.

زيرا خدايان دروغين در استجابت دعا و قضاى حوايج همان اثر را دارند كه آن آقاى تقليد درآور در رفع عطش خود دارد، يعنى همان‏طور كه دست به دهان بردن اين صورتى از آب خوردن است، دعا و خواندن بت‏پرستان هم تنها صورتى از دعا كردن است، و خــاصيــت ديگرى برايش ندارد.

خلاصه مراد به «دعوت حق خاص اوست...،» حق دعاست، و آن دعائى است كه مستجـاب مى‏شـود و به هيچ وجه رد نمى‏گردد. (1)

1- الميزان ج 22، ص 210 .

# دليــل عــدم استجــابـت دعــاى كفـــار

**«وَ ما دُعـؤُا الْكافِرينَ اِلاّ فى ضَـلالٍ!»**

**«دعاى كفار در جوّ و شرايطى است كه ضلالت و بى‏فايدگى از هر سو حكمفرماست، در نتيجه چنين دعايى به هدف اجابت نمى‏رسد!» (50 / مؤمن)**

چــرا دعــاى كــافــر مستجــاب نمى‏شود؟

بــراى ايــن‏كــه هــرچــند خداى سبحان وعــده قطعى داده به اين كه هر كس از بندگانش را كه او بخــواننــد مستجــاب كنــد، و دعا در صــورتــى كه حقيقتا دعا بـاشـد، به هيـچ وجـه رد نمى‏شود.

لكن آنچه كه در متن اين وعده به عنوان قيد آمده اين است كه اولاً دعا دعاى واقعى و طلب حقيقى باشد نه بازى و شوخى، و ثانيا ارتباط آن حقيقتا به خدا باشد، يعنى دعاكننده تنها از خدا حاجت بخواهد، و در اين درخواستش از تمامى اسبابى كه به نظــرش سبب هستند منقطع گردد.

كسى كه به عذاب آخرت كفر مى‏ورزد و آن را انكار مى‏كند و حقيقت آن را مى‏پــوشــانــد، نمـى‏تــوانــد رفــــع آن را بــه طــور جــــدى از خــــدا بخــواهــد.

آن ملكه انكارى كه از دنيا همراه خود آورده، وبال و طوق لعنتى شده كه هرگز از او جدا نمى‏شود. همان‏طور كه نمى‏تواند به طور جدى دعا كند همچنين نمى‏تواند به‏طور جدى از سبب‏هاى ديگر بريده و متوسل به خداى عزيز گردد، و چگونه مى‏تواند چنين تـوسلــى جــدى داشتــه باشد؟ با اين كه در دنيا آن را كسب نكرده بود. (دقت فرماييد!)

آيه شريفه نمى‏خواهد بگويد: دعاى كافر به طور كلى مستجاب نيست، بلكه مى‏خواهد بفرمايد: دعاى او درخصوص آن‏چه كه در دنيا منكر آن بوده مستجاب نمى‏شود، و گرنه در ساير حوائج چرا مستجاب نباشد؟ با اين كه آيات بسيارى از قرآن كريم اين معنا را خاطرنشان ساخته، كه خداى سبحان در موارد اضطرار دعاى كفار را هــم مستجــاب كرده است. (1)

1- الميــــــــزان ج 34، ص 217 .

# دعـاهـا و طغيــانگـرى‏ها

**«وَ اِذا مَــــسَّ النّــــاسَ ضُــــــرٌّ دَعَــــوْا رَبَّهُــــمْ مُنيبيـــنَ...!»**

**«و چون ضررى به مردم برسد به سوى خدا برگشته او را مى‏خوانند ولى همين كه رحمتــى از خــود به ايشــان مى‏چشــاند باز دسته‏اى از آنان شرك مى‏ورزند!»**

**(33 / روم)**

چون مختصر ضررى از قبيل مرض و فقر و شدت به انسان‏ها برسد، پروردگارشان را مى‏خوانند، در حالى كه به سوى او كه همان خداى سبحان‏است بازگشت مى‏كنند، و چون خداى تعالى مختصر رحمتى به ايشان بچشاند، ناگهان جمعى از اين مردم به پروردگارى كه ديروز او را مى‏خواندند، و به ربوبيتش اعتراف مى‏كــردنــد، شــرك ورزيــده و شريك‏ها برايش مى‏تراشند.

خلاصه مى‏خواهد بفرمايد: «انسان طبيعتا كفران‏گر نعمت‏هاست، هرچند كه در هنگــام گــرفتــارى به نعمت و ولى‏نعمت اقرار داشته باشد!»

اگر فرموده:«ناگهان جمعى از مرد م،» براى اين است كه همه مردم چنين نيستند.

(1)

1- الميزان ج 31، ص 293 .

# آيــا قــوانيـن طبيعــى بـا دعــا لغــــو مى‏شـونـد ؟

**«...وَ ارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ امَنَ مِنْهُمْ بِاللّهِ...!»**

**«و چون ابراهيم گفت پروردگارا اين شهر را محل امنى كن و اهلش را ـ البته آن‏هــايــى را كه به خدا و روز جزا ايمان مى‏آورنــد ـ از ثمــرات روزى بــده. خداى تعالى فرمود: به آن‏ها هم كه ايمان نمى‏آورند چند صباحى روزى مى‏دهم و سپس بــه ســوى عــذاب جهنــم كــه بــد مصيــرى است روانه‏اش مى‏كنم، روانـه‏اى اضطــرارى!» (126 / بقره)**

آيه فوق، حكايت دعايى است كه ابراهيم عليه‏السلام كرد، و از پروردگارش درخواست نمود كــه بــه اهـل مكـه امنيت و رزق ارزانى بدارد.

بعد از آن كه از پروردگار خود امنيت را براى شهر مكه درخواست كرد و سپس براى اهل مكه روزى از ميوه‏ها را خواست، ناگهان متوجه شد كه ممكن است در آينده مــردم مكــه دو دستــه شــونــد، يك دسته مؤمن، و يك دسته كافر، و دعايى كه درباره اهل مكه كرد، كه خدا از ميوه‏ها روزيشان كند، شامل هر دو دسته مى‏شود، و او قبــلاً از كــافــران و آنچــه بــه غير خــدا مى‏پــرستيــدنــد بيــزارى جستــه بــود.

لذا در جمله مورد بحث، عموميت دعاى خود را مقيد به قيد « **مَنْ امَنَ مِنْهُمْ !**» كرد و گفت: خدايا روزى را تنها به مؤمنين از اهل مكه بده، ـ با اين كه آن جناب مى‏دانست كه به حكم ناموس زندگى اجتماعى دنيا، وقتى رزقى به شهرى وارد مى‏شود، ممكن نيست كــافــران از آن سهــم نبــرنــد و بهــره‏منــد نشــونــد، ـ ولكن در عين حال (و خدا

داناتر است،) دعــاى خــود را مختــص به مــؤمنيــن كــرد تــا تبــرّى خود را از كفار در همه جا رعايت كرده باشد، ولكن جوابى داده شد كه شامل مؤمن و كافر هر دو شد.

و در ايــن جــواب ايــن نكتــه بيــان شــده: كــه از دعــاى وى آنچــه بــر طبــق جــريــان عــادى و قــانــون طبيعــت اســت مستجــاب اســت، و خداوند در استجــابت دعــايش خــرق عادت نمى‏كند، و ظاهر حكم طبيعت را باطل نمى‏سازد. (1)

1- الميزان ج 2، ص 120 .

**فصل چهارم**

طرز دعا كردن

# تعليمـات قـرآن بـراى بهتر دعا كردن

در قرآن كريم براى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله تعليمات و آداب عاليه‏اى است در انواع و اقسام ثنا بر پروردگار تا بارعايت آن پروردگار خود را ثنا گويد، و آن آداب را در درخــواست‏هاى خــود بكــار بنــدد:

1 ـ در آيـه شــريفــه زيــر ياد مى‏دهد كه بگويد:

**«قُلِ اللّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِى الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ...!»**

**«بگو بار الها! اى مالك ملك عالم! ملك را به هر كه بخواهى مى‏دهى، و از هر كه بخواهى پس مى‏گيرى، به هر كه بخواهى عزت و اقتدار مى‏بخشى، و هر كه را خواهى خوار مى‏گردانى، هر خير و نيكويى به دست توست، و تنها تو بر همه چيز توانايى!»**

**(26 / آل‏عمران)**

**«شـب را در روز نهــان سـازى! و روز را در پـرده شب پنهان كنـى!**

**زنــده را از مــرده پـديــد آرى! و مـرده را از زنــده برانگيــــــزى!**

**و به هر كه خواهى روزى بى‏حساب عطافرمايى!»**

**(27 / آل‏عمران)**

2 ـ و در آيه شريفه زير ياد مى‏دهد بگويد:

**«قُــلِ اللّهُــمَّ فــاطِــرَ السَّمــواتِ وَ الاَرْضِ عــالِــمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهــادَةِ اَنْتَ تَحْكُـــــمُ بَيْـــــنَ عِبـــــــــــادِكَ...!»**

**«بگو بار الها! اى آفريدگار آسمان‏ها و زمين، و اى داناى غيب و شهود، توئى حاكم در ميان بندگانت...!»**

**(46 / زمر)**

3 ـ و در آيـــه شــريفــه زيـــر نيــز مى‏آمـــوزد كــه بگــــويـــد:

**«قُـــلِ الْحَمْـــدُ لِلّــهِ وَ سَــلامٌ عَلـى عِبــادِهِ الَّــذينَ اصْطَفــى...!»**

**«بگــو حمــد و سپــاس همــه از بــراى خــداست، و درود بر آن بنــدگــانــش كــه بــرگــزيــدشــان...!»**

**(59 / زمر)**

4 ـ و نيــز در آيـه شـريفـه زيــر يــاد مى‏دهد كه بگويد:

**«قُــلْ اِنَّ صَــلاتــى وَ نُسُكــى وَ مَحْيــاىَ وَ مَمــاتى لِلّــهِ رَبِّ الْعــالَميـنَ...!»**

**«بگو نماز من، عبادت من، زندگى و مرگ من همه براى خداست، كه پروردگار جهان‏هاست، او را شريكى نيست، مرا به اين اخلاص كامل فرمان داده، و من اول كسى هستم كه تسليم امر خدا مى‏باشم!»**

**(162 / انعام)**

5 ـ و در آيــه شــريفــه زيـر نيـز مى‏آمــوزد كه بگويد:

**«وَ قُـلْ رَبِّ زِدْنــى عِلْمـــــا!»**

**«بگــو پـــروردگــارا مــرا از علــم عنــــايــت بيشتــرى كــن!»**

**(114 / طه)**

6 ـ و نيــز در آيــه زيــر يــاد مى‏دهــد كــه بگــــويـد:

**«وَ قُــلْ رَبِّ اَعُــوذُ بِــكَ مِـنْ هَمَــزاتِ الشَّيـاطينِ...!»**

**«و بگــو پــروردگــارا پنــاه مى‏بـرم به تو از وسوسه‏هايى كه شياطين در دل‏ها القاء مى‏كنند!»**

**(97 / مؤمنون)**

و در آيات بسيار زياد ديگر كه جهت جامع آن‏ها اين است كه مشتملند بر تعليم آداب عاليه‏اى كه خداى تعالى رسول گرامى خود را به آن مؤدب نموده و رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله امتّش را بـه رعـايـت آن تـوصيــه فـرمــوده اسـت. (1)

1- الميــــــزان ج 12، ص 169 .

# تعليمــات معصـوميـن بـراى بهتـر دعـا كــردن

1 ـ در «عــدة‏الــداعــى» از پيغمبــر اكــرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روايــت شـــده كـه فــرمــود:

**«خدا را بخوانيد در حالى كه يقين به اجابت داريد!**»

در حديث قدسى است :

**«من نزد گمان بنده‏ام هستم و در حق او برطبق گمانى كه به من دارد رفتار مى‏كنم، پس مبادا درباره من جز گمان نيك داشته باشيد!»**

سـرّ مطلــب ايــن است كه دعــا كــردن باترديد و نوميدى كاشف از نداشتن خــواســت حقيقــى و جــدّى است، و از همين نظر از خواستن چيزى كه واقع شدنى نيست منـــع كــرده‏اند.

2 ـ پيغمبـر اكــرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فــرمــود:

**«هنگام حاجت‏مندى نزد خدا لابه كنيد و در گرفتارى‏ها به او پناه بريد، و در نزد او زارى كرده و دعا نمائيد زيرا دعا مغز عبادت است، و مؤمنى نيست كه خدا را بخواند جز اين كه دعايش مستجاب شود و اثر استجابتش گاهى در دنيا به ظهور مى‏رسد و گاهى در آخرت و گاهى به اندازه دعايى كه كرده گناهانش جبران مى‏شود. اين‏ها همه در صورتى است كه مورد درخـواستش گناه نباشد!»**

3 ـ در «نهج‏البلاغه» در ضمن سفارشات اميرمؤمنان عليه‏السلام به پسرش حسين عليه‏السلام چنين نقل كرده:

**«پروردگار با اذن مسئلتى و دعايى كه به تو داده، كليد خزائنش را در اختيارت گذاشته است، پس هروقت بخواهى مى‏توانى درهاى نعمتش را به وسيله دعا بازكنى و ابرهاى رحمتش را به ريزش دربياورى، و مبادا كندى در اجابت ترا مأيوس و نااميد كند زيرا بخشش به اندازه نيت و خواست قلبى است و بسا تأخير در اجابت براى اين است كه خواستار پاداش بزرگ‏تر و آرزومند بخشش فراوان‏تر گردد، و چه بسا چيزى را درخواست كرده‏اى و به جاى آن چيز ديگرى كه سودش در دنيا و آخرت برايت بيشتر بوده به تو عطا گرديده يا براى خاطر امر بهترى از تو بازداشته شده زيرا بسيارى از خواسته‏هاست كه اگر عملى گردد دين تو را تباه مى‏كنــد. پس سعــى كــن چيــزهــايى را بخواهى كه خوبى و جمالش باقى و عيب و وبالش فــانــى باشد و متوجه باش كه مال بــراى تــو نمــانــد و تـو نيــز براى آن نخواهى ماند!»**

منظور از اين كه مى‏فرمايد: «بخشش به اندازه نيّت است،» اين است كه استجابت دعا تابع درخواست حقيقى و واقعى است كه از ته دل و صميم قلب سرچشمه مى‏گيرد نه آنچــه از الفــاظ و عبــارات فهميــده مى‏شــود، چــون لفــظ هميشه مطابقت كامل با معنى ندارد. و اين جمله بهترين و جامع‏ترين سخنى است كه ارتباط بين خواستن و اجابت را بيان مى‏كند.

4 ـ در «نهج البلاغه» در ادامه مطلب فوق، حضرت چند مورد از مواردى را كه به حسب ظــاهــر استجـابـت بـر طبـق دعا نيست، ذكر فرموده و به سرّ آن اشاره مى‏كند:

مثــلاً در مــوردى كــه اجــابــت دعــا بــه تأخير مى‏افتد سرّش اين است كه دعاكننده نعمت دلپذيرى را كه مايه خوشدلى بــاشــد خواستار شده و اين نعمت در صورتى او را دلخوش و خرسند مى‏كند كه بعد از چندى برايش حاصل شود و چون او خــواستــار چنيــن نعمتى است پس در واقــع طــالــب كندى و تــأخيــر اجابت است.

همچنين در موردى كه به جاى خواسته سائل امر ديگرى اعطا مى‏گردد مانند اين كه دربــاره امــر دنيــوى دعــا كــرده و به جاى آن پاداش اخروى به او داده مى‏شود، ســرش ايــن است كه چــون او مــرد باايمــانى است و مؤمنى كه به امر دينش اهتمام دارد اگر چيزى را كه از خــدا خــواست نمى‏دانــد انجــام يــافتن آن دينش را تباه مى‏كنــد بلكــه گمــان دارد بــاعــث خـوشبختــى اوست با اين كه سعادت و خوشبختى او در امور اخروى است در حقيقت براى جهان جاودان دعا كرده نه براى دنياى گذران، لذا دعــايش همــه بـراى آن جهان مستجاب مى‏شود.

5 ـ در «عده الداعى» از امام باقر عليه‏السلام روايت شده كه فرمود:

**«بنــده‏اى كــه دستــش را بــه سوى خــدا بگشايد خدا را شرم آيد كه آن را تهى برگرداند و هــر چــه بخــواهــد از فضــل و رحمــت خــود در آن مى‏گذارد، پس هنگــام دعــا كردن پيش از آن كه دست را بــرگــردانيـد بــر ســر و روى خـود بكشيـد!»**

6 ـ در «درّالمنثور» از پيغمبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روايات زيادى شده كه در همه آن‏ها موضوع بلند كردن دست هنگام دعا ذكر شده است.

بنابراين، نكوهش بعضى درباره بلند كردن دست به سوى آسمان به هنگام دعا كردن بيجا بوده و علتى را كه براى آن ذكر كرده‏اند كه آن اشاره به بودن خدا در آسمان و جسم بودن اوست گفتار نادرستى است زيرا حقيقت همه عبادات بدنى مجسم كردن حالات قلبى و توجهات باطنى است و به وسيله آن‏ها حقايقى كه بسى برتر و بالاتر از عالم ماده و جسمـانيـات است در صــورت جسمــانى جلوه مى‏كند چنان كه امر نماز و روزه و حج و ساير عبادات و اجزاء و شرايط آن‏ها بدين منوال است.

و از جمله عبادات بدنى دعاست كه توجه قلبى و درخواست باطنى را مجسم كرده و آن را به صــورت درخــواست متعــارف يك گــداى پست مستمنــد از ثــروتمنــد با عزت و برومندى كه دستش را به سوى او دراز كــرده و حــاجــت خــــود را با تضرّع و زارى از او مى‏خــواهـد درمـى‏آورد.

7 ـ در كتاب «مجــالس» از امــام حسيـــن عليه‏السلام روايت شــده كه:

**«پيغمبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در هنگام دعا و ابتهال (كه نحو خاصى از دعا كردن است،) دست‏ها را بلنــد كــرده و همــاننــد گــدايى كــه درخــواســت غــذايــى مى‏نمــايد دعــا مى‏كــرد.»**

8 ـ «اسماعيل بن همـام» از امام رضا عليه‏السلام روايت كرده كه فرمود:

**«يــك دعــاى پنهــانـى با هفتـاد دعــاى آشكـــارا بــرابــرى مى‏كنـد!**»

9 ـ «در مكارم الاخلاق» از امام صادق عليه‏السلام روايت شده كه فرمود:

**«دعــا پيــوستــه در حجــاب اســت (و بــه اجابت نمى‏رســـد) تــا صــاحــب دعــا بر محمد و آل محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله درود بفرستد!»**

**«و هر كس قبــلاً بــراى چهــل نفــر مــؤمــن دعــا كنــد دعــايش مستجــاب مى‏شود!»**

**«... هركـس اوامـر خــدا را اطاعت كند و از راه خودش دعا كند خدا اجابت مى‏فرمايد... !» راه دعـــــــــا ايـــــــــــن اســـت:**

**«ابتدا خدا را ستايش و تمجيد مى‏كنى و نعمت‏هاى او را به ياد آورده و خدا را سپاس مى‏گــزارى، و بعــد بــر محمــد و آل محمــد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله درود مى‏فــرستــى، و سپس گناهان خود را ذكر كرده و به آنها اقرار و اعتراف مى‏كنى و از خــدا طلب عفو و مغفرت مى‏نمــايى. ايـن راه دعــاســت!» (1)**

1- الميـــــــــــــــــــزان ج 3، ص 50 .

# زمــان منــاسب بــراى دعــا کردن

**«قالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبّى اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُ!»**

**«به زودى از پروردگارم برايتان آمرزش خواهم خواست كه او آمرزگار و رحيم است!»**

**(98 / يوسف)**

حضــرت يعقــوب عليه‏السلام در آيــه فــوق فــرمــود: بــه زودى بــرايتــان استغفـــار مى‏كنم، و استغفـار جهت فـرزنـدان را تأخير انداخت.

در بعضــى از اخبــار آمــده كــه تأخير انداخت تا وقتى كه دعا مستجاب مى‏شود.

در «كــــافـــى» از امــــام صــــادق عليه‏السلام روايــــت شــــده كــــه فــــرمــــود:

**«رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرموده بهترين وقتى كه مى‏توانيد در آن وقت دعا كنيد و از خدا حاجت بطلبيد وقت سحر است، آنگـاه، ايــن آيــه را تــلاوت فــرمــود كــه يعقــوب به فرزندان خــود گفــت: بــه زودى بــرايتــان استغفـار مى‏كنـم، و منظـورش ايــن بــــود كــــه در وقت سحر طلب مغفرت كند.»**

در «درّالمنثور» از رسول‏خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روايت ‏كرده‏اند كه شخصى ‏از آن جناب پرسيد چرا يعقوب استغفار را تأخير انـداخـت؟ فـرمـود: «تأخير انداخت تا هنگام سحر فرارسد، چون دعــاى سحـر مستجاب است!»

در برخى روايات ذكر شده كه استغفار را تأخير انداخت تا شب جمعه فرا رسـد.(1)

1- الميـــــــــزان ج 22، ص 113 .

**فصل پنجم**

**دعاى پيامبران و بزرگان**

# دعــاى آدم عليه‏السلام

**«رَبَّنــا ظَلَمْنـآ اَنْفُسَنـا وَ اِنْ لَـمْ تَغْفِـرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ !»**

**«پروردگارا ما بر خود ستم كرديم و اگر تو ما را نبخشائى و به ما رحم نكنى مسلما از زيـان‏كـاران خواهيم بود!» (23 / اعراف)**

يكى از ادب انبياء كه آن را در هنگام دعا و توجه به خدا مرعى مى‏داشته‏اند، ادبى است كه قــرآن در درجــه اول آن را از آدم و همسـرش عليهم‏السلام در آيه بالا نقل كرده است.

اين راز و نيازى است كه آن دو بزرگوار بعد از خوردن از درختى كه خداوند از نزديكى به آن نهيشان كرده بود با خداى خود كردند.

وقتى پاى امتحان پيش مى‏آيد و بلا شامل حالشان مى‏شود و سعادت زندگى بهشتى براى يك عمر با آنان وداع مى‏كند مأيوس و غمگين نمى‏شوند، و نوميدى رابطه‏شان را با پروردگارشان قطع نمى‏كند بلكه به التجاء به خداوند خود كه امرشان، و هر آرزويى كه براى خود اميد دارند، به دست اوست مبادرت مى‏نمايند و به «صفت ربوبيّتى» متوسل مى‏شـونـد كه واجـد هر دافع شر و هر جالب خيرى است.

آرى «صفـت ربـوبيت حــق» صفـت كريمى است كه در هر حـال بنده را با خداى سبحان آشتى و ارتباط مى‏دهد.

مقتضاى ربوبيت الهى نيز همين است. و در پيشگاه ربوبى‏اش حاجت به درخواست نيست، بلكــه صــرف عــرض حال و اظهار حاجتى كه براى عبد پيش آمده كفايت مى‏كنــد، بلكــه بهتــر و فصيــح‏تر و بليــغ‏تر است از درخـواست حـاجت.

آدم و همسرش آن آبرو و كرامتى در خود نديدند كه از خداى خود چيزى درخــواســت كننــد يــا بگــوينــد: «مــا را ببخــش و بــر مـا رحــم كــن!» بلكه گفتند: **«اگر بر ما نبخشى و ترحم نكنى!»** و اين نتيجه آن احساس‏شان بود و خــواستنـد در برابر هر حكمى كه از ساحت رب‏العزه صادر مى‏شود تن در داده و تسليم محض باشند ولى چيزى كه هست با گفتن «رَبَّنا» در آغاز شرح حال خود به اين معنا اشاره كــردنــد كــه در عيــن اعتــراف به ظلــم، چشم داشت و توقع مغفرت و ترحم را دارند:

تــو رب مــا و مــا مــربــوب تــوئيــم، از تــو آن را اميــدواريــم كــه هر مربوبى از رب خــود اميـــد دارد! (1)

1- الميــزان ج 12، ص 117 .

# دعــاهــاى حضــرت نــوح ـ (1)

**«... وَ نادى نُـوحٌ رَبَّــهُ فَقـالَ رَبِّ اِنَّ ابْنــى مِـنْ اَهْلـى وَ اِنَّ وَعْـدَكَ الْحَـقُّ...!»**

**«... كشتــى آن‏هــا را در آن موج‏هاى كوه‏پيكر به هر سو مى‏برد، و نوح فرزند خود را كه در كناره‏اى بود بانگ زد: هان اى فرزند با ما سوار شو و در زمره كفار مبــاش! در جــواب گفــت: من هميــن ساعت به كوهى كه مرا از خطر غرق نگهـدارد پنـــاه مى‏بــرم...!»**

**«نــوح خــداى خــود را نــدا كـرد و چنيــن عـرض نمـود: پروردگارا به درستى فرزند من از اهل بيت من است، وعده تو هم حق است و تو احكــم‏الحـاكمينــى!»**

**(45 تا 47 / هود)**

نــوح خــداى خــود را نــدا كـرد و چنيـن عـرض نمـود: پروردگارا به درستى فـرزنـد من از اهـل بيـت مـن اسـت، وعـــده تـو هـم حـق است و تـو **احكـم‏الحـاكمينى!**

شكــى نيست در اين كه ظاهر گفتار نوح اين است كه مى‏خواهد دعا كند كه فرزندش از غــرق نجــات يــابــد، لكن تدبر در آيات اين داستان كشف مى‏كند كه حقيقت امر غير آن چيزى است كه از ظاهر كلام استفـاده مى‏شود.

از يك طرف خداوند دستور داده بود كه او خودش و اهل بيتش و همه مؤمنين سوار بر كشتى شوند و آنان را وعده داده بود كه نجات دهد، و راجع به كسانى كه ظلم كردند فــرمــوده بــود از مــن درخــواست عفــو مكــن، چــه آنــان غـرق شــدنـى هستند .

پس از ديدن وضع فرزندش و شك و ترديد درباره سرنوشت او، جرأت نكرد به‏طور قطع نجات او را درخواست نمايد، بلكه سؤال خود را نظير كسى كه چيزى را به كسى نشان دهد يا آن را اظهار كند و بخواهد مزه دهان طرف را درباره آن بفهمد طرح كرد، چون به عواملى كه در واقع درباره سرنوشت فرزندش دست به هم داده وقوف و آگهى نــدارد، به نـاچـار نخست كلام خود را به نداى «رَبّ» افتتاح نمود، چون مفتاح دعاى مـربـوب محتاج وسـائـل همــان اسم «رَبّ» است.

آنگاه عرض كرد:

**«فرزند من از اهل‏بيت من است و در عين حال وعده تو هم حق است !»**

گويا خواسته است عرض كند از طرفى او فرزند من است و اين خود اقتضا دارد كه او هم اهــل نجــات بــاشــد، و از طرف ديگر تو احكم‏الحاكمينى و در كارهايت خطا نمى‏كنى، لــذا نمى‏فهمـم سرانجــام فــرزنــدم چيست ؟

و اين نيز ادبى است الهى كه بنده از آنچه مى‏داند تجاوز نكند و چيزهايى را كه مصلحت و مفسده‏اش معلوم نيست از مولاى خود نخواهد، لذا نوح تنها آنچه مى‏دانست گفت و چيزى درخواست نكرد در نتيجه اين ادب، خداوند نيز عصمت و حفظش را شامل حـالش نمود، يعنى قبل از اين كه كلام نوح تمام شود و اسائه ادبى از او سربزند خداوند كــلام خــود را بــرايش تفسيــر كرد كه مراد از اهل، اهل صالح است نه هر خويشاوندى، و فــرزنــد تــو صــالـح نيست.

نــوح خيــال مى‏كــرد مــراد از اهــل همــان معنــى ظــاهــرى آن يعنــى «خـويشـاوند» است لـذا مى‏خـواست بعــدا مـوضـوع نجـات فـرزنـدش را پيش كشـد.

كلام الهى تأديبى بود كه نوح را وادار كرد كلام خود را قطع كند و دنباله آن را نكشد بلكه حرف تازه‏اى از سر گيرد كه به صورت توبه و در حقيقت شكر همين تأديب كه خود نعمت بزرگى بود باشد، لذا عرض كرد: پروردگارا به تو پناه مى‏برم از درخواست سؤالى كه درباره آن علم ندارم.

يعنــى پنــاه بــرد بــه پــروردگــار خــود از چيــزى كــه زمينــه كــلامش او را بــدان وامــى‏داشــت يعنــى تقــاضــاى نجــات فــرزنــدش در عيـن اين كه از حقيقــت حــال بى‏خبـــر است. (1)

1- الميـــــــــــــزان ج 12، ص 119 .

# دعـاهـاى حضــرت نــوح ـ (2)

**«رَبِّ اغْفِرْلى وَ لِوالِدَىَّ وَ لِمَنْ دَخَـلَ بَيْتِىَ مُؤْمِنا وَ لِلْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ...!»**

**«پروردگارا! مرا و پدر و مادر مرا و هر كسى را كه با داشتن ايمان به خدا به خانه‏ام درآيد و جميع مؤمنين و مؤمنات را بيامرز و ستمكاران را جز بر هلاكتشان نيفزا!»**

**(28 / نوح)**

اين دعا را خداى متعال در آخر سوره نوح بعد از آيات زيادى كه درباره شكايت‏هاى نـوح عليه‏السلام ايراد كرده نقل مى‏فرمايد:

**«رَبِّ اغْفِرْلى!»** ابتــدا خـود را دعــا كــرد چــون كســى كــه پيشــوا و جلودار مــردمـى است دعــا به جان خودش دعاى به جان آن مردم نيز هست:**« وَ لِوالِدَىَّ!»** معلوم مى‏شود پدر و مادر نوح عليه‏السلام داراى ايمان بوده‏اند.

**«وَ لِمَنْ دَخَـلَ بَيْتِىَ مُؤْمِنا!»** يعنى مؤمنين معاصرش.

**«وَ لِلْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ!»** يعنى همه اهل توحيد، چه معاصرينش و چه آيندگان، زيــرا آينــدگــان نيـز امـت او هستند، و تا قيام قيامت همه اهل توحيد رهين منت اويند.

نوح عليه‏السلام اولين كسى است كه دعوت دينى خود را با كتاب و شريعت اعلام نمود، و پــرچــم تــوحيــد را در بيــن مـــردم افــراشتــه كرد.

از هميــن جهــت خــداى سبحــان او را بــه بهتــرين درودى يــاد كــرد و فـرمــود: **«سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِى الْعالَمينَ!» (79 / صافّات)**

درود بر اين پيغمبر كريم باد كه تا قيام قيامت هر كسى ايمان به خدا آورد يا عمل صالحى انجام دهد يا اسمى از خداى عز اسمه ببرد و خلاصه تا زمانى كه از خير و سعادت در ميان بشر اسم و اثرى هست همه از بركت دعوت او و دنباله و اثر نهضت اوســت ـ **صَلَــى‏اللّه‏ُ عَلَيْهِ وَ عَلى سايِرِالاَنْبِيـاءِ وَ الْمُـرْسَليـنَ اَجْمَعين!** (1)

1- الميــــــــــــــــزان ج 12، ص 123 .

# دعاهاى تاريخى ابراهيم عليه‏السلام ـ (1)

**«وَ اِذْ قـالَ اِبْراهيمُ رَبِّ اجْعَـلْ هذا بَلَدا امِنا وَ ارْزُقْ اَهْلَهُ...!»**

**«و چون ابــراهيــم گفــت پــروردگــارا ايــن شهر را محل امنى كن و اهلش را، البته آن‏هــايى را كه به خدا و روز جزا ايمان مى‏آورند، از ثمرات روزى بده...!» (126/بقره)**

خداى سبحان در قرآن كريم از حضرت ابراهيم عليه‏السلام دعاهايى بسيار نقل كرده، كه در آن دعــاهــا از پـروردگـارش حــوائجى درخـواست نمـوده مانند:

**دعــــايى كـــه در آغــاز امــر بــراى خــودش كــــرد.**

**دعــــايى كـــه هنگـــام مهــاجــرتش به ســوريه كرد.**

**دعــــايى كه در خصـوص بقاءِ ذكر خيرش در عالم كرد.**

**دعايى كه براى خودش و ذريّه‏اش و پدر و مادرش و براى مؤمنين و مؤمنات كرد.**

**دعايى كه بعد از بناى كعبه براى اهل مكّه كرد و از خدا خواست تا پيامبران را از ذريّـه او برگزيند.**

از همين دعاها و درخواست‏هايش است كه آمال و آرزوهايش و ارزش مجاهدت‏ها و مساعى‏اش در راه خدا، و نيز فضائل نفس مقدسش، و موقعيت و قربش به خداى تعالى شناخته مى‏شود.

همچنين از سراسر داستان‏هايش و مدايحى كه خدا از او كرده مى‏توان شرح زندگى آن جنـــاب را استنبــاط كــرد. (1)

1- الميـــــــــــــــــزان ج 2، ص 120 .

# دعاهاى حضرت ابراهيم عليه‏السلام ـ (2)

**«...رَبِّ هَــبْ لــى حُكْمــا وَ اَلْحِقْنــى بِــالصّـالِحيــنَ...!»**

**«...من همه آن معبودها را دشمن خود مى‏دانم مگر پروردگار عالميان را كه مرا آفريد و هم او هدايتم كرد، پروردگارى كه غذا و آبم مى‏خوراند. و وقتى بيمار مى‏شوم بهبوديم مى‏بخشد، پروردگارى كه مرا مى‏ميراند و سپس زنده‏ام مى‏كند، پروردگارى كه اميدوارم خطاياى مرا در روز جزا بيامرزد. پروردگارا مرا حكمى ببخشاى و به صالحينم ملحق ساز! و براى من در آيندگان نام نيك و ذكر جميلى مرحمت فرما! و مرا از ورثه بهشت نعيم قرار داده و پدر مرا بيامرز كه وى از گمراهان‏بود، و مرا در روزى كه همه مبعوث مى‏شوند رسوا مساز!»**

**(75تا89/شعراء)**

از جمله آداب انبياء ادبى است كه خداوند آن را از ابراهيم خليل عليه‏السلام نقل فرموده است. در اين دعا ابتدا پروردگار خود را ثناى جميلى مى‏كند كما اين كه ادب عبوديت هم همين ‏اقتضا را دارد. اين ثنا نيز اولين ‏ثناى مفصلى‏ است ‏كه خداوند از او حكايت ‏كرده است.

ابراهيم در اين ثنائى كه كرده ادب را اين‏طورى بكار برده كه عنايت پروردگار خود را از ابتداءِ خلقتش تا وقتى كه به سوى او بازگشت مى‏كند همه را در ثناى خود درج كرده و خود را در برابر او فقير و محتاج محض دانسته و درباره پروردگارش جز غنا و جود محض چيزى نگفته و خود را بنده ذليلى دانسته كه قادر بر هيچ‏چيز نيست، بلكه مقدرات الهى او را در ادوار خلقتش از حالى به حالى مى‏گرداند، غذا و آب و بهبودى از مرض مى‏دهد، مى‏ميراند و زنده مى‏كند، و بندگان را براى پاداش روز جزا حاضر مى‏ســازد، بــراى ايـن كـه او جــز اطاعت محض و طمـع در غفران گناه چيزى نيست.

ادب ديگـــرى كــه مــراعــات نمــوده مــرض را بــه خــود نسبــت داده زيــرا در مقام ثنا مناسب نبود مرض را به خدا نسبت دهــد گــرچــه مــرض هم از حــوادث است و بى‏ارتباط به خــدا نيست لكــن سيــاق كــلام براى بيان اين معناست كه شفاى از مــرض از رحمــت و عنــايــت اوســـت.

بعــد از ثنــا شــروع كـــرد بــه دعــا ـ

**- در دعــا ادب فــوق‏العــاده‏اى بــه كــار بــرد. ابتــدا شـروع كــرد با اسـم «رَبِّ»**

**- سپس تنها نعمت‏هاى حقيقى و پايدار را درخواست نمود. نعمت‏هايى را اختيار كرد كه سرآمد و گرانبهاترين آن‏ها بود و آن عبارت بود از «حُكْم» يعنى «شَريعَت»، و پيوستن به صالحين، و نام نيك در آيندگان.**

**- از خداى خود خواست در هر عصرى از اعصــار آينــده كســى را مبعوث كنــد كه دعوتش را بپا داشته و شريعتش را ترويـج نمـايــد تــا قيام قيــامــت بـاقـى باشد.**

**- آنگاه وراثت بهشت و آمرزش پدر و ايمنى از رسوايى در قيامت را درخواست كرد.**

به طورى كه از كلام خداى تعالى استفاده مى‏شود همه دعاهايش مستجاب شده مگــر دعـايش دربــاره آمــرزش پدر (البته دعا براى پدرش موقعى بود كه از ايمان او مـأيــوس نشده بود ولــى بعــدا فهميد پدرش دشمن خداست از او بيزارى جسـت!) (1)

1- الميزان ج 12، ص 125 .

# دعـاهاى حضرت ابـراهيـم عليه‏السلام ـ (3)

**«رَبِّ هَـبْ لى مِنَ الصّالِحينَ!» (100 / صافات)**

از جمله دعاهايى كه خداوند متعال از حضرت ابراهيم عليه‏السلام نقل فرموده جمله فوق است كه در اين جمله از خداوند فرزند صالح مى‏خواهد و در يك جمله كوتاه، هم حاجت خــود را طلبيــده و هــم از شــرّ اولاد ناخلــف به پـروردگــار خــود اعتصــام جسته و هــم درخــواست خــود را از جهت اين كه وجهه دنيايى داشت به يك وجهه معنوى مــوجـه نموده و در نتيجــه خــداپسنــدانــه‏اش كرده است. (1)

1- الميـــــــــــــــــزان ج 12، ص 128 .

# دعاهاى حضرت ابراهيم عليه‏السلام ـ (4)

**«وَ اِذْ قـالَ اِبْراهيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَدا امِنا وَ ارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ امَنَ مِنْهُــمْ بِــاللّــهِ وَ الْيَــوْمِ الاْخِـرِ...!» (126 / بقره)**

از جملــه دعــاهــاى آنجنــاب درخــواستــى است كه وقتــى به سرزمين مكه آمــد و اسمــاعيــل و مــادرش عليهم‏السلام را در آنجا منزل داد از خداى تعــالى كرده و قرآن آن را چنيــن حكــايــت مى‏كنـــد:

**« يادآر زمانى را كه ابراهيم گفت پروردگارا، اين شهر را شهر امنى قرار ده و از اهلش آنانى را كه ايمان به خدا و روز جزا دارند از ثمرات روزى فرما. خداى متعال فرمود: دعايت را مستجاب كرديم و آنان را كه كفر بورزند چند صباحى زندگى داده سپس به عذاب آتش دچــارشــان مى‏ســازم، و چه جــاى بــد است آتـش براى انتقــال بــدان!»**

**(126 / بقره)**

خلاصه غرض ابراهيم اين بود كه در روى زمين براى خداوند حرمى باشد كه ذريه او آنجا را منزل گزينند، و اين نمى‏شد مگر به اين كه شهرى ساخته شود كه مردم از هر طرف به آنجا روى آورند و آنجا مجمعى دينى باشد كه تا روز قيامت مردم به قصد سكونت و پناهنده شدن و زيارت رو بدانجا كنند، و لذا از خدا درخواست كرد مكه را شهــر امنــى قــرار دهــد، و چــون سرزمينى لــم‏يــزرع بود از خدا خواست ذريّه‏اش را از ميوه‏ها روزى دهد.

لازمــه استجابت اين دعا اين است كه اين شهر از راه توطن و سكونت و زيارت مردم آباد شود .آن گاه وقتى احساس كرد كه اين شرافتى را كه درخواست كرده شامل مـؤمــن و كــافــر هــر دو مى‏شود لذا دعاى خود را مقيد به كسانى كرد كه ايمان به خــدا و روز جــزا داشتــه بـاشنــد.

اما اين كه اين دعا در شهرى كه فرضا هم مؤمن و هم كافر يا تنها كفار در آن ساكنند چطور ممكن است مستجاب شود، با اين كه شهرى است خشك و لم يزرع؟ ابراهيم عليه‏السلام متعرض اين جهات نشد.

اين نيز از ادب او در مقام دعا بود، زيرا در اين مقام درخواست‏كننده اگر بخواهد پروردگار خود را درس دهد كه چگونه و از چه راهى دعايش را مستجاب نمايد با اين كه پروردگارش عليم و حكيم و قادر بر هر چيزى است و كار او اين‏طورى است كه هر چه را بخواهد ايجاد كند همين كه بگويد بوجود آى، موجود مى‏شود، در حقيقت فضولى كرده و از رســم ادب بيــرون شـده است.

لكــن خــداى تعــالى چــون مى‏خــواست حاجت ابراهيم را برطبق سنت جارى كه در اسبــاب عـادى دارد برآورده سازد و بين مــؤمــن و كــافــر در آن فرق نگذارد از ايــن جهــت دعــايش را بــا قيــدى كه در كــلام خـود آورد و فرمود:

**«هر كه كفر بورزد چند صباحى زندگى داده سپس به عذاب آتش دچارشان مى‏سازم و چه جاى بد است آتش براى انتقال بدان!»** مقيد ساخته آنگاه مستجاب نمود.

اين دعا سبب شد حرم‏الهى تشريع و كعبه مقدسه يعنى خانه ‏مباركى كه باعث هدايت عالميان است به عنوان نخستين خانه عبادت براى بشر در مكه ساخته شود، خود يكى از آثار همت بلند و مقدس اوست و با همين اثر بر جميع مسلمين آينده بعد از خود تا روز قيامت منت گذاشت! (1)

1- الميزان ج 12، ص 128 .

# دعاهاى حضـرت ابـراهيم عليه‏السلام ـ (5)

**«وَ اِذْ قــالَ اِبْــراهيــمُ رَبِّ اجْعَــلْ هــذَا الْبَلَدَ امِنا وَ...!»**

**«بــــه يــــاد آر روزى را كــــه ابــــراهيــــم گفــــــت:**

**پــــروردگـــارا! ايــن شهــــر را شهــــر امنــى قـــرار ده !**

**و مرا و فرزندانم را از اين كه پرستش بت‏ها كنند دور بدار !**

**پروردگارا بت‏ها بسيارى از مردم را گمراه كرده‏اند. پس هر كس پيروى من كند او از مــن اســت و هــر كــس نـافـرمـانى‏ام كنــد تــو بخشنـــده و مهــربـانى !**

**اى پــروردگــار مــا! مــن ذريّــه خــود را در بيــابـانى لم‏يزرع در كنار بيت‏الحرام تو سكونت دادم اى پروردگار ما! براى اين كه نماز بخوانند، پس تو دل‏هايى را از مردم به سوى ايشان معطوف دار و ايشان را از ميوه‏ها روزى فرما، باشد كه تو را شكرگزارند!**

**اى پروردگار ما! به درستى تو مى‏دانى آنچه را كه ما پنهان مى‏داريم و آنچه را كه آشكار مى‏ســازيــم. آرى بــر خداى‏تعالى چيزى نه در زمين و نه در آسمان پــوشيـده نيست!**

**سپاس خدايى را كه مرا در سنين پيرى اسماعيل و اسحق داد، پروردگار من محققا شنواى دعـاست!**

**پــروردگــار! مــرا و پــدر و مــادرم را و جميــع مــؤمنيــن را در روزى كــه حســــــــاب بــرپــامـى‏شـــــــود بيـــامــــرز !» (35 تــا 41 / ابــــراهيــم)**

اين دعايى است كه آن جناب در آخر عمر شريفش كرده است. ادبى كه در اين دعا به كار برده يكى اين است كه هر حاجتى را از حوائج كه ذكر كرده چون هم ممكن بود به غــرض مشــروع درخــواســت شــود و هــم به غرض نامشروع، آن جناب غرض مشــروع و صحيــح خــود را در كــلام خــود ذكــر كــرده و با بيانى آن را ادا نموده كه هر كسى مى‏تواند از آن پى‏ببرد كه وى تا چه انــدازه اميــد به رحمت پروردگارش در دلش فوران داشته است.

ادب ديگرى كه در كلام خود رعايت كرده اين است كه در رديف هر حاجتى كه خواسته اسمى از اسماءِ حسناى خدا را از قبيل غفور و رحيم و سميع‏الدعا، به مناسبت آن حاجت ذكر كرده است.

اســم شــريـف «رَبّ» را در تمــامـى حــوايــج خــود تكــرار نمــوده است، چون ربــوبيــت خــدا واسطــه ارتبـاط بنده با خداى خــود و فتــح بــاب در هــر دعــاست.

ادب ديگرش اين كه عرض كرد: **«هر كس نافرمانى‏ام كند به درستى تو بخشنده و مهربانى!»** و نفرين به جان آنان نكرد بعد از ذكر اسمشان دو تا از اسماءاللّه‏ را كه واسطه و شمول نعمت و سعــادت بر هــر انســانــى است يعنــى اسم **«غَفور و رَحيم»** را ذكر نمود، چون دوستــدار نجــات امــت خــود و گستــرش جــود پروردگار خود بود! (1)

1- الميــــــزان ج 12، ص 131 .

# دعـاهـاى حضـرت ابراهيم و اسماعيل عليه‏السلام ـ (6)

**«وَ اِذْ يَرْفَــعُ اِبْـراهيـمُ الْقَـواعِـدَ مِنَ الْبَيْــتِ وَ اِسْمـاعيلُ رَبَّنـا تَقَبَّلْ مِنّا...!»**

**«بــه يــاد آر زمــانـى را كــه ابـراهيـم و اسمــاعيــل در حالى كه داشتند پــايـه‏هـاى خـانـه را بـالا مى‏برند گفتند:**

**پروردگار ما! اين خــدمــت را از مـا قبـول فـرمـا به درستى كه تو شنوا و دانايى !**

**و اى پروردگار ما! ما را دو نفر از تسليم‏شدگان به خودت قرار ده و از ذريّه ما نيز امتى را مسلمان و تسليم خود كن و دستور مناسك و طريقه عبادت ما را به ما نشـــان بــده، و بــر مــا ببخشــاى، به درستــى كــه تــو تــوّاب و رحيمــى!**

**و اى پــروردگــار مــا! مبعــوث فــرمــا در ميان آنان رسولى را از خود آنان تا بر آنان از آيات تو بخواند و ايشان را تربيت و تزكيه كند، به درستى كه تو خود عزيز و حكيمى!» (127 تا 129 / بقره)**

اين دعايى است كه آن دو بزرگوار در موقع ساختن كعبه كردند و در آن نيز همان ادبـى را كه در دعـاهـاى قبلــى گفتـه شـد بـه كار برده‏اند. (1)

1- الميزان ج 12، ص 132 .

# دعاى ابراهيم عليه‏السلام براى اعطاى حكمت و صلاح ذات ـ (7)

**«رَبِّ هَبْ لى حُكْما وَ اَلْحِقْنى بِالصّالِحينَ وَ...!»**

**«پروردگارا! مرا فرزانگى بخش و قرين شايستگانم كن...!» (83 تا 89 / شعراء)**

بعد از آن كه ابراهيم عليه‏السلام نعمت‏هاى مستمره و متوالى و متراكم خداى تعالى را نسبت به خود يادآور شد، و با ذكر اين نعمت‏ها و تصور لطف و مرحمت الهى حالتى به او دست داد، آميخته از جاذبه رحمت، و فقر عبوديت، و اين حالت او را واداشت تا به درگاه خدا اظهار حاجت نموده، باب سؤال را مفتوح دارد، و روى سخن را به خداى تعالى نموده و عرض حاجت كند.

پس در جمله «رَبّ ـ اى پروردگار من!» كلمه «رَبّ» را به ضمير «يا» يعنى به خودش نسبت داد و بعد از آن كه در چند جمله «رَبّ» را به عنوان «رَبُّ الْعالَمين!» ستود، و اين بدان جهت بود كه خواست رحمت الهى را برانگيخته، و عنايت ربانى را براى اجابت دعا و درخواستش به هيجان درآورد.

در جمله **«هَبْ لى حُكْما!»** منظورش از «حُكم» اصابه نظر، و داشتن رأى مصاب، در مسائل كلى اعتقادى و عملــى است، و نيــز در تطبيــق عمــل بر آن معـارف كلى است.

معناى كلام آن جناب اين است كه: پروردگارا نخست موهبت حكم به من ارزانى دار، و سپس اثر آن را كه صلاح ذاتى است در من تكميل كن !

**«وَ اجْعَـــلْ لــى لِســانَ صِــدْقٍ فِــى الاخِــريــنَ!»**

ظاهر اين كه لسان صدق را برايش قرار دهد، اين است كه خداى تعالى در قرون آخر فرزندى به او دهد كه زبان صدق او باشد، يعنى لسانى باشد مانند لسان خودش، كه منويات او را بگويد، همان طور كه زبان خود او از منوياتش سخن مى‏گويد، پس برگشت معنا به اين است كه خداوند در قرون آخرالزمان كسى را مبعوث كند، كه به دعوت وى قيــام نمــايـد، مــردم را بــه كيــش و ملــت او كه همــان دين توحيد است دعوت كند. (1)

1- الميزان ج 12، ص 133 .

# دعاى حضـرت يعقوب

**«قالَ اِنَّما اَشْكُوا بَثّى وَ حُزْنى اِلَى اللّهِ...!»**

**«گفت من شكــايت حــزن و پـريشان حالى خود را به پيشگاه خدا مى‏برم...!»**

**(86 / يوسف)**

از آن‏ها روى گردانيده و گفت: اى دريغ بر يوسف و از كثرت گريه چشمانش سفيد شد، در حالى كه جرعه‏هاى غم و اندوه را فرومى‏برد.

فــرزنــدانش گفتند: خدا را، تو اين‏قدر به ياد يوسف مى‏گريى كه يا خود را مريض كنـى يـا هــلاك سـازى!

گفــت: اگــر مــن مى‏گــريــم بــارى درد و انــدوه دل را به شكايت به درگاه خدا عـــرضــه مى‏كنــم و چيــزهــايى از خـــدا مـى‏دانــــم كـــه شمـــــا نمـى‏دانيــــد.

از جمله دعاهايى كه خداى تعالى نقل كرده يكى هم دعاى حضرت يعقوب است وقتى كه فرزندانش از مصر مراجعت كردند در حالى كه بنيامين و يهودا را نياورده بودند، به آنان چنين گفت كه مداومت من بر ياد يوسف شكايتى است كه من از حال دل خود به درگاه خدا مى‏برم و از رحمت او و اين كه يوسفم را از **«مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِب!»** به من برگرداند مأيوس نيستم.

اين خود از ادب انبياء است نسبت به پروردگار خود كه در جميع احوال متوجه پـروردگـارشـان بـوده و جميع حـركـات و سكنات خود را در راه او انجام مى‏دادند. (1)

1- الميـــــــــــــــــزان ج 12، ص 134 .

# دعـاى حضـرت يـوسف عليه‏السلام ـ (1)

**«قـــــــالَ رَبِّ السِّجْــــنُ اَحَــــبُّ اِلَــــىَّ مِمّـــا يَـدْعُـونَنـــى اِلَيْـــــهِ...!»**

**«اى پروردگار من رفتن به زندان در نظرم بهتر و محبوب‏تر از آن چيزى است كه اينان مرا بدان مى‏خوانند و اگر تو كمك نكنى و كيدشان را از من نگردانى هواى نفسم مرا به اجابت دعوتشان متمايل مى‏سازد، آنگاه در زمره جاهلين درخواهم آمــد!»**

**(33 / يـوسف)**

از جمله دعاهاى انبياء عليهم‏السلام دعايى است كه يوسف صديق عليه‏السلام در وقتى كه همسر عزيز مصر او را تهديد نموده و گفت اگر آنچه مى‏گويم نكنى به زندانت مى‏اندازم، كرده، و گرفتارى خود را براى پروردگارش چنين شرح مى‏دهد كه امرش نزد زنان دربارى و در موقف فعليش داير شده است ميان رفتن به زندان و ميان اجابت خواسته آن‏ها، و به علمى كه خداوند كرامتش كرده، زندان را بر اجابت آن‏ها ترجيح مى‏دهد، لكن از طرفى هم اسباب و مقدماتى كه زنان دربارى مصر براى رسيدن به منظور خود ترتيب داده‏اند بسيار قوى است، و اين مقدمات يــوســف را بــه غفلــت و جهــل به مقام پروردگار و ابطــال علم و ايمان به خدايش تهديد مى‏نمايد، و چاره‏اى جز دستگيــرى خــدا و حكم او نمى‏بينـد.

در اين دعا ادب به كار برده و براى خود درخواست حاجتى نمى‏كند، چون حاجت خواستن خود يك نوع حكم كردن است، بلكه تنها اشاره مى‏كند به اين كه جهل تهديدش مى‏كند به ابطال نعمت علمى كه پروردگارش كرامت فرموده و رهايى‏اش از خطر جهل و دور شــدن از كيــد زنــان از او موقوف به عنايت خداى‏تعالى است، لذا تسليم امر او شــده و چيـــز ديگـرى نگفـت.

اما اين كه عرض كرد: **«پروردگارا! رفتن به زندان در نظرم محبوب‏تر است از...!»** در حقيقــت خــواســت تمــايــل قلبــى خــود را نسبــت بــه رفتن زندان، و نفرت و دشمنــى خــود را نسبــت به فحشــا، اظهــار نمايد، نه ايــن كه به گمــان بعضى رفتن به زنــدان را دوست داشته باشد. چنان كه حضرت سيدالشهداء حسين‏بن‏على عليه‏السلام نيز در اين مقــوله فــرمــوده:

**«اَلْمَــوْتُ اَوْلــى مِــنْ رُكــوبِ الْعــارِ وَ الْعــارُ خَيــرٌ مِنْ دُخُــول النّــار - تن به مرگ دادن سـزاوارتـر از قبول عار كردن و قبول عار و ننگ بهتر از داخـل شدن در دوزخ اسـت!»**(1)

1- الميـــــــــــــزان ج 12، ص 136 .

# دعـاى حضرت يـوسف عليه‏السلام ـ (2)

**«...فاطِرَ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ اَنْتَ وَلِىِّ فِى الدُّنْيا وَ الاْخِرَةِ تَوَفَّنى مُسْلِما وَ اَلْحِقْنـى بِالصّلِحينَ!»**

**«... پروردگار من به دقايق هر امرى كه بخواهد انجام دهد آشناست، به درستى كه او دانا و حكيــم است!**

**پروردگارا! اينك از ملك و سلطنت هم روزى‏ام كردى و پاره‏اى از تأويل احاديثم‏آموختى!**

**اى پديدآورنده آسمان‏ها و زمين! تويى در دنيا و آخرت وَلىّ من!**

**مرا با اسلام بميران، و به مردان صالحم ملحق فرما ! » (99 تا 101 / يوسف)**

از جمله دعاهاى پيامبران، ثنا و دعايى است كه خداوند سبحان از يوسف عليه‏السلام نقل فرموده است. در اين دعا يوسف شروع كرده پروردگار خود را درباره احسان‏هايى كه از روز مفارقت از برادران تا امروز بوى كرده بود ثنا گفتن، و ابتدا كرد به داستان رؤيــاى خــود و اين كــه خـداونــد تــأويــل آن را محقــق ســاخــت، و در اين كلام پدر خود را در تعبيرى كه سابقا از خواب او كرده بــود بلكــه حتــى در ثنــائى كه پدر در آخــر كــلام خــود كــرده و خــدا را بــه علــم و حكمـت ستـوده بود تصديق كرد.

آن گاه به حوادثى كه در سنين مابين خوابش و بين تأويل آن برايش پيش آمده به طور اجمال اشاره نموده و همه آن‏ها را به پروردگار خود نسبت مى‏دهد و چون آن حــوادث را بــراى خــود خير مى‏دانسته از اين جهت همه آن‏ها را از احسان‏هاى خـداونـد شمـرده است.

از لطيف‏ترين ادب‏هايى كه آن جناب به كار برده اين است كه از جفاهاى برادرانش تعبيــر كــرد بــه ايــن كــه **«شيطــان بيــن مــن و بــرادرانــم فساد برانگيخت!»** و آنان را بــه بــدى يـاد نكـرد.

همچنين نعمت‏هاى پروردگار خود را مى‏شمارد و بر او ثنا مى‏گويد. ربّى ربّى به زبان مى‏راند تا آن كه دچار وله و جذبه الهيه مى‏شود و يكسره روى سخن از آن‏ها برگردانده به سوى خداوند معطوف مى‏دارد و با خدايش مشغول شده و پدر و مادر را رها مى‏كند و در اين جذبه به پروردگار خود عرضه مى‏دارد: **«پروردگارا مرا سلطنت بخشيدى و تأويل احاديث يادم دادى!»** و آن‏گاه نفس شريفش از ذكر نعمت‏هاى الهى به اين معنا منتقل مى‏شود كه پروردگارى كه اين نعمت‏ها را به او ارزانى داشته آفريدگار آسمــان‏ها و زميــن و بيــرون آرنــده مـوجـودات عـالـم اســت از كتــم عــدم محـض به عرضه وجود!

چون او آفريدگار هر چيزى است پس لاجرم همو ولىّ هر چيزى خواهد بود. خداى سبحان است كه هر سرنوشتى را كه بخواهد برايش معين نموده و در هر مقامى كه بخواهد قرارش مى‏دهد از اين جهت عــرض كــرد:

**«فاطِرَ السَّمواتِ وَالاَرْضِ اَنْتَ وَلِىِّ فِى الدُّنْيــا وَ الاْخِـــرَةِ!»**

در اين جا به ياد حاجتى افتاد كه جز پروردگارش كسى نيست كه آن را برآورد و آن اين بود كه با داشتن اسلام يعنى تسليم پروردگار شدن از سراى دنيا به ديگر سراى منتقل شود، همان‏طورى كه پدرانش ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب بدان حالت از دنيــا رحلـت نمـودند.

و نيز اين مردن با اسلام و پيوستن به صالحين همان درخواستى است كه جدش ابراهيم نمود. خداوند هم دعايش را مستجاب نموده و آن را به عنوان آخرين خاطره زنــدگــى آن جنــــاب حكــايـت نمــوده و با آن زنــدگى‏اش را خــاتمــه داده اســت.

خواننده محتــرم بــايــد در ايــن آيــات تــدبــر نمــوده و قــدرت و نفــوذى را كــه يــوســف داراى آن شــده بــود و همچنيــن شــدت اشتيــاقــى را كه پدر و مادرش به ديدارش داشتند و همچنين خاطراتى را كه برادران از او دارنــد در نظر مجسم سازد تا به ادب نبوتى كه اين نبىّ محترم در كلام خود اعمال نموده پى ببرد. يوسف دهان به كلامى نگشوده مگر اين كه با همه گفتارش و يا سهمـــى از آن بـراى پـروردگـارش بوده است. (1)

1- الميــــزان ج 12، ص 138 .

# دعاهاى حضرت موسى عليه‏السلام

1 ـ از جمله دعاهاى پيامبران دعايى است كه خداى سبحان از نبىّ محترم خود موسى عليه‏السلام حكايت كرده كه در اوائل نشو و نمايش در مصر و موقعى كه آن مرد قبطى را بـا سيلى كشته بود به درگاه خـدا عرضه داشت:

**«قالَ رَبِّ اِنّى ظَلَمْتُ نَفْسى فَاغْفِرْلى...!»**

**«گفــت پــروردگــارا مــن بــه خــود ستــم كــردم پس ببخشــاى بــر مــن! پس خداوند بر او ببخشود، زيــرا او بخشنــده و مهـربــان است !» (16 / قصص)**

2 ـ و نيــز دعــايى است كه در موقعى كه از مصر فرار كرده و به مدائن درآمده و بــراى دختــران شعيــب آب‏كشــى كــرده و بــا شكــم گــرسنــه در سايه درختى آرميــده و بــه درگــاه خـــدا عــرضــه داشتـــه:

**«رَبِّ اِنّى لِما اَنْـزَلْتَ اِلَىَّ مِنْ خَيْـرٍ فَقيرٌ!»**

**«پروردگــارا مــن بــه هــر چــه كــه بــر من نــازل كنــى چه اندك و چه بسيار، محتاجم!»**

**(24 / قصص)**

در ايــن دو مسئلتــش گــذشتــه از التجــاء بــه خــدا و تمســك بــه ربوبيت او كه خود ادب جداگانه‏اى است از آداب عبوديت، اين معنا را به كار بـرده كه در دعــاى اوّلش چــون مــربــوط به امــور مــادى و دنيوى نبود بلكه صرفا توسل به مغفــرت خدا بود به حاجت خود تصريح كرد.

خـــداونـــد دوسـت مـــى‏دارد بنـــدگـــانــش از او طلـــب مغفــــرت كننــد !

در دعاى دومش كه در آن حاجت خود را برحسب دلالت مقام ضروريات زندگى از قبيل غذا و مسكن و امثال آن بود ذكر نكرد بلكه تنها اكتفا كرد به ذكر احتياج خود و براى اين از ذكر حــوائــج خود دم فـروبسـت كه دنيا را در نزد خدا قدر و منزلتى نبود.

3 ـ و از آن جمله دعايى است كه حضرت موسى عليه‏السلام در نخستين روز بعثت خود و دريافت اولين وحى آسمانى كرده و خــداى تعــالى آن را چنيــن حكايت نموده است:

**«قــالَ رَبِّ اشْـرَحْ لـى صَدْرى! وَ يَسِّرْ لى اَمْرى! وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانى...!»**

**«گفت پروردگارا شرح صدرم ده! و كارم را آسان ساز! و گره از زبانم بگشاى، تا گفتارم را بفهمند، و وزيرى از خاندانم برايم قرار ده، هارون برادرم را وزيرم كن، و با وزارت او پشتم را قوى كن، و او را در مأموريت من شركت ده، تا تو را بسيار تسبيــح گــوئيـم، و بسيــار بــه يـادت باشيم، چون تو به ما و كارهايمان بينايى!»**

**(25 تا 34 / طه)**

مـــوســى بــا ايــن كلمــات بــراى دعــوت خــود خيــرخــواهى مى‏كنــد، و راه دعـــوت خــود را همــوار مى‏سازد.

ادبى كه آن‏جناب در اين كلمات به كار برده اين است كه غرض و نتيجه‏اى كه از اين سؤالات در نظر داشته بيان كرده تا كسى خيال نكند منظورش نفع شخصى بوده است.

ايــن كــه ســائــل محتاج خودش را در حاجتى كه دارد عرضه كند بر مسئولى بى‏نياز و جواد، خود بهترين و قوى‏ترين راهى است براى تحريك عاطفه رحمت، براى اين كه نشان دادن حاجت تأثيرش بيشتر است از ذكر آن، زيرا در ذكر آن به زبان احتمال دروغ هست و در نشان دادنش اين احتمال نيست.

4 ـ از جمله دعاهاى حضرت موسى نفرينى است كه خداى تعالى از آن جناب درباره فرعون و فرعــونيـان نقل مى‏كند:

**«قالَ مُوسى رَبَّنآ اِنَّكَ اتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَءَهُ زينَةً وَ اَمْوالاً فِى‏الْحَيوةِ الدُّنْيا رَبَّنا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبيلِكَ...!»**

**«موسى گفت: پروردگار ما، به درستى كه تو به فرعون و فرعونيان در حيات دنيا زينت و اموالى دادى، پروردگارا تا بندگانت را از راه به در ببرند، اى پروردگار ما! اموالشان را مانند سنگريزه از حيز انتفاع ساقط كن و بر دل‏هايشان مهر بنه تا قبل از ديدار عذاب دردناك ايمان نيــاورنــد. پروردگار متعال فرمود: نفرين شما درگير شد، پس در كار خود استقــامـت بـورزيـد و هــرگــز راه كسانى را كـه علـم ندارند پيروى مكنيد !»**

اين نفرين شديدترين نفــرينــى اســت كه ممكــن اســت بــه جــان كسى كرد، بــراى اين كه هيـچ دردى بـالاتـر از شقــاوت دائمـــى نيست.

بايد دانست كه فرق است بين دعا و نفرين، زيرا رحمت الهيه، هميشه بر غضبش سبقت دارد. سعه رحمت الهيه اقتضا دارد كه از رساندن عذاب و شر و ضرر به بندگان كراهت داشته باشد اگر چه ستمگر و مستحق عذاب هم باشند.

اين معنــا بــاعــث شــده كه آداب دعا و آداب نفرين، با هم متفاوت باشند، مثلاً يكى از آداب نفرين اين است كه بــه امــورى كه بــاعــث اين نفــريــن شده است تصريح نشود، بلكه به طور كنايه ذكر شود، مخصــوصــا اگر آن امــور شنيع و ركيك باشد، به خلاف دعا كه تصريح به موجبات و عوامل آن مطلوب است.

موسى عليه‏السلام اين نكته را در نفرين خود رعايت كرده است. ادب ديگرى كه رعايت كرده اين بود كه در اين نفرين خود با اين كه خيلى طولانى نبود بسيار تضرع نموده و استغاثه جست و زياد نداى رَبَّنا رَبَّنا را تكرار كرد. ادب ديگرش اين بود كه به اين نفرين اقدام نكرد مگر بعد از آن كه تشخيص درباره اين كه نابودى فرعونيان بر وفق مصلحت حق و دين و دينــداران است از حــدّ ظــنّ و تهمت تجــاوز كرده و به حــدّ علـم رسيـد.

5 ـ از جمله دعاهاى حضرت موسى عليه‏السلام دعايى است كه خداى تعالى در آيات زيــر حكــايــت كــرده اســت:

**«وَ اخْتــارَ مُــوسـى قَــوْمَـهُ سَبْعينَ رَجُلاً لِميقاتِنا...!»**

**«موسى از قوم خود براى ميقات ما هفتاد نفر را انتخاب كرد، وقتى صاعقه آن‏ها را هلاك نمود موسى عرض كرد: پروردگارا تو اگر قبل از اين هم مى‏خواستى آن‏ها را هلاك كرده بودى، لكن آيا ما را به جرم پيشنهاد سفهاى قوم هلاك مى‏كنى؟ من اين صاعقه را جز امتحانى از ناحيه تو نمى‏دانم، با اين آزمايش گمراه مى‏كنى هر كه را بخواهى و هدايت مى‏كنى هر كه را بخواهى، تو ولىّ مايى بر ما ببخشاى، و رحم كن به ما كه تو بهترين رحم‏كنندگانى! و براى ما در اين دنيا و در آخرت حسنه بنويس، چه ما به سوى تو هدايت يافتيم!» (155 تا 156 / اعراف)**

در اين دعا ابتدا مى‏كند به جمله **«بر ما ببخشاى!»** چون موقفش موقف سختى بود، موقفى بود كه غضـب الهــى و قهرى كه هيچ موجودى تاب تحمل آن را ندارد قومش را فرا گرفته بود. موسى نخست چيزى گفت كه فوران غضب الهى را تسكين دهد، باشد كه بدين‏وسيله بتواند زمينه را براى طلب مغفرت و رحمت آماده سازد، و آن اين بود كه گفت: **« پروردگارا تو اگر مى‏خواستى قبل از اين، آنان و مرا هلاك كرده بودى!»** مى‏خواهد عرض كند كه نفس من و نفوس قومم همه در قبضه قدرت و اطاعت مشيت توست. با اين طرز بيان خواست تا به رحمت خداى تعالى توسل جويد، چون عادت پروردگار بر اين نبوده كه مردمى را به خاطر عمليات زشت سفيهانشان هلاك سازد و اگر در اين جا هــلاك ســاختــه نــه از بــاب انتقــام بوده بلكه از باب امتحانى بوده كه همواره در ميــان آدميــان جـــريـــان دارد و بـــاعــث گمــراهــى بسيــارى و هــدايت بسيــارى از آنـان مى‏شود.

خواننده محترم بايد با در نظرگرفتن موقف آن جناب در كلامش دقت نمايد تا به خوبى به ادب جميلى كه آن‏جناب به كار برده واقف شود و بفهمد كه چگونه از پروردگار خود استرحام كرده و چطور مرتب طلب رحمت نموده و با ثناى خود از شدت فوران غضــب الهـى كاستـه است.

موسى عليه‏السلام با اين ادب عبوديتى كه به كار برد موفق گرديد حاجت خود را بگيرد در حالى كه آن حاجت را بر زبان هم جارى نكرده بود، و آن زنده شدن قومش بعد از هلاكت بود زيرا در مقامى قرار داشت كه هول و خطر موقف او را از پرحرفى و گفتن هر چه كه مى‏خــواســت بازمى‏داشت و تنها با جمله «پروردگارا تو اگر قبل از اين هم مى‏خواستى آن‏ها را هــلاك كــرده بــودى،» اشــاره به خــواست باطنى و آرزوى درونى خود نمود.

6 ـ از جمله دعاهاى آن جناب دعايى است كه پس از مراجعت به قوم خود، مواجه با گوساله‏پرست شدن آنان، كرده و خـداى‏تعــالى داستانش را چنين نقل فرموده است:

**«الواح را انداخته و گيسوان برادر را گرفته و او را به طرف خود مى‏كشيد و او مى‏گفت اى پســر مــادر! مــن گنــاه ندارم، مردم مرا خوار داشتند، و نزديك بود مرا بكشند، پس پيش روى دشمنان مرا چنين خوار مدار، و دشمنان را به شماتتم وا مدار، و مرا از ستمگران و در رديف دشمنان خــود مــدان !» (150 / اعراف)**

موسى وقتى چنين ديد بر حال برادر رقت نموده و تنها به جان او و خودش دعا كرد تا او و خودش را از مردم ستمگر ممتاز سازد و قرآن كريم آن دعا را چنين نقل مى‏كند:

**«قــالَ رَبِّ اغْفِــرْلى وَ لاَخــى وَ اَدْخِلْنــا فــى رَحْمَتِــكَ وَ اَنْـتَ اَرْحَـمُ الـرّاحِميـنَ!»**

**«گفت پروردگارا! بر من و برادرم ببخشاى و ما را در رحمت خود داخل كن و تو مهربان‏ترين مهربانانى!» (151 / اعراف)**

و اين امتياز به اين كه خداوند آن دو را در رحمت خود داخل كند نخواست مگر براى اين كه مى‏دانست كه به زودى غضب الهى ستمگران را خواهد گرفت. چنان‏كه پروردگار هم بعد از اين آيه مى‏فرمــايد:

**«بــه درستــى كســانى كه گوساله را معبود خود گــرفتنـد به زودى غضبى از پروردگار و ذلتى در حيات دنيا به آنان خــواهــد رسيــد!» (152 / اعراف)**

از ايــن آيــه معلــوم مى‏شــود كه آن جناب در اين دعــاى خــود چــه وجــوهى از ادب را بــه كــار بــــرده اســت. (1)

1- الميــــــــــــــــــــــزان ج 12، ص 141 .

# دعـاى حضرت سليمـان عليه‏السلام

**«وَ قـالَ رَبِّ اَوْزِعْنـى اَنْ اَشْكُــرَ نِعْمَتَــكَ...!»**

**«و گفت: پروردگارا روزى كن كه شكر نعمت‏هايى كه بر من و بر پدر و مادرم ارزانى داشته‏اى بجاى آورم...!» (19 / نمـــل)**

دعايى را كه قرآن از حضرت سليمان عليه‏السلام نقل مى‏كند در ضمن داستان گفتگوى مـورچگان است كه فرموده:

**«تا آن كه گذارشان به وادى مورچگان افتاد، مورچه‏اى بانگ در داد كه هان اى مورچگان بــه لانه‏هــاى خــود درآييــد تــا سليمــان و لشكــريـانش نــدانستــه پايمـالتـان نكنند!»**

از گفتار او خنده بر لب‏هاى سليمـان نشسته و گفت:

**«پــروردگــارا روزى كــن كه شكــر نعمت‏هــايــى كه بر مــن و بر پــدر و مادرم ارزانى داشتــى بجــاى آورم، و اعمال صالحى كه تو را خشنود سازد انجام دهم، و مــرا به رحمــت خود در زمــره بنــدگــان صــالحـت درآور!»**

مورچه با كلام خود سليمان را به ياد ملك عظيمى كه خدايش ارزانى داشته بود انداخت. اين نظريه را از كسى مثل سليمان با داشتن چنين سلطنت و قدرتى بايد بهترين ادب او نسبت به پروردگارش شمرد. از گفتار آن مورچه فورا به ياد نعمت‏هاى پروردگارش افتاد و اين نعمت‏ها گر چه در حق او بسيار و بى‏شمار بود لكن مورد نظر او از نعمت در اين مقام همان ملك عظيم و سلطنت قاهره‏اش بود. و لذا از پروردگار خود درخــواســت تــوفيــق عمل صالح مى‏كند چون متوجه مى‏شود از كسى كه در اريكه تخت سلطنــت قــرار دارد عمــل صــالــح و رفتــار نيــك ممــدوح و مطلــوب است.

براى خاطر همه اين جهات بود كه نخست از خداى خود خواست كه به وى توفيق اداى شكر نعمتش مرحمت كند و در ثانى اين كه عمل صالح انجام دهد، و به صرف عمل صالح قناعت نكرد بلكه آن را مقيد كرد به اين كه باعث خشنودى پروردگارش باشد. آرى او بنده‏اى است و جز پروردگار و مولاى خود هدفى ندارد. او با عمل صالح كارى ندارد مگر براى اين كه باعث خشنودى پروردگارش است. آن گاه درخواست توفيق عمل صالح را با درخواست صلاح ذاتى تكميل نموده و عرض كرد: و مرا به رحمت خود در زمره بندگان صالحت درآور!(1)

1- الميـــــــــــــــــزان ج 12، ص 154 .

# دعــاى حضــرت يــونــس عليه‏السلام

**«وَ ذَا النُّـــونِ اِذْ ذَهَــبَ مُغــاضِبــا فَظَــنَّ اَنْ لَـنْ نَقْـــدِرَ عَلَيْـــهِ فَنــادى فِــى الظُّلُمــاتِ اَنْ لا اِلــهَ اِلاّ اَنْــتَ سُبْحـانَــكَ اِنّى كُنْــتُ مِـنَ الظّـالِمينَ...!»**

**«و به ياد آر رفيق ماهى (يونس) را وقتى كه از ميان قوم خود به حال خشم بيرون شد و خيال مى‏كرد كه ما نمى‏توانيم راه را بر او تنگ گيريم تا آن كه در ظلمات شكــم مـاهى بزارى گفت:**

**معبـودى جـز تو نيست، منـزهى تو، اعتراف مى‏كنم كه حقا من از ستمگران بودم. درخواستش را اجابت نموده و از اندوه نجاتش داديم و ما مؤمنين را چنين نجات مى‏بخشيم!» (87 / انبياء)**

از جمله دعاهايى كه قرآن كريم از انبياء گرامى نقل كرده دعاى حضرت يونس است در ايامى كه در شكم ماهى به سر مى‏برد. يونس به دريا انداخته شد و ماهى او را بلعيد، مدتى در شكم ماهى مشغول تسبيح خداى تعالى بود تا آن كه خداوند ماهى را فرمود تا يـونس را در سـاحــل دريــا بيفكند.

اين جريان جز تأديبى كه خداى تعالى انبياء خود را برحسب اختلاف احوالشان به آن مؤدب مى‏كند، نبود، كما اين كه قرآن مى‏فرمايد: و اگر نبود كه يونس از تسبيح‏گويان بود هر آينه تا روز قيامت كه خلايق مبعوث مى‏شوند در همان شكم ماهى جاى داشت.

حــال يــونس در بيــرون شــدن از قوم خود (بعد از آن كه از آن‏ها برگشته بود،) و به راه خود ادامه دادن و به ســوى آنــان بــرنگشتــن حال بنده‏اى را مى‏ماند كه بعضى از كارهاى مولاى خود را نپسندد، حال آن كه وظيفــه عبـوديــت او ايــن نيست.

چون خداى تعالى اين حركت را براى يونس، نپسنديد و خواست تا او را ادب كند پس او را آزمود و در زندانى انداخت كه حتى نمى‏توانست به قدر يك سرانگشت پا دراز كند، زنــدانـى كـه در چنـد طبقه از ظلمات قرار داشت، و ناچار در چنين ظلماتى بزارى گفت:

**«جــز تـو معبــودى نيســت منــزهـى تــو، بــه درستــى كــه مــن از ظــالميـن بــودم!»**

يونس تنها كسى است كه در بين انبياء چنين دعايى كرده كه در آغاز آن كلمه «رَبّ» به كار نرفته است. يونس ظلم را براى خود اثبات نموده و خداى سبحان را از هر چيزى كه شائبه ظلم و نقص در آن باشد منزه كرد. لكن در اين مناجات حاجت درونى خود را كه عبارت بود از رجوع به مقام عبودى قبلى خود اظهار نكرد و خود را گويى لايق براى چنين درخواستى نديد و خلاصه رعايت ادب را كرد و شرمندگى خود را نشان داد. حــاجت و درخــواســت قلبــى‏اش عبــارت بــود از بازگشت به مقام و منصب قبلى، و خــداونــد فــــرمـــود:

**«فَــاسْتَجَبْنــا لَــهُ وَ نَجَّيْنــــاهُ مِــنَ الْغَــــمِّ وَ كَـــذلِـــكَ نُنْجِــى الْمُــؤْمِنيـــنَ!»**

**«درخواستش را اجابت كرديم و از اندوه نجات داديم. ما مؤمنين را نيز چنين نجات مى‏دهيم!» (88 / انبيـاء)(**1)

1- الميــــزان ج 12، ص 155 .

# دعاى حضـرت ايوب عليه‏السلام

**«وَ اَيُّوبَ اِذْ نـادى رَبَّــهُ اَنّــى مَسَّنِــىَ الضُّــرُّ وَ اَنْــتَ اَرْحَــمُ الـرّاحِميـنَ!»**

**«بــه يــاد آر ايوب را وقتى كه ندا كرد كه اى پروردگار! مرض مرا از پاى درآورده، و تو مهربان‏ترين مهربانانى!» (83 / انبياء)**

اين دعايى است كه خداى تعالى از حضرت ايوب عليه‏السلام بعد از آن كه مرضش به طول انجــاميــد و اموال و اولادش همه از بين رفت، نقل مى‏فرمايد .

وجوه ادبى كه در اين دعا به كار رفته مانند ادب همه پيامبران است. ايوب هم مانند آدم و نــوح و مــوســى و يــونس عليهم‏السلام حاجت خود را كه عبارت بود از بهبودى از مرض صــريحــا ذكــر نكــرد. او نيــز خــواست هضــم نفس كند و حاجت خود را كوچك‏تر از آن بـدانـد كه از پـروردگار درخواست آن را بكند.

انبياء عليهم‏السلام هيچ‏وقت حاجـت خـود را اگر درباره امور دنيوى بوده صريحا ذكر نمى‏كــرده‏اند اگر چــه غـرضشـان از آن حـاجـت پيــروى نفــس هــم نبــوده بـاشد.

وجه ديگر اين كه اصولاً ذكر سبب درخواست كه همان اساس مرض بود و همچنين ذكر صفتى كه در مسؤول هست كه سائل را به طمع مى‏اندازد مثل ارحم الراحمين بودن او، سكوت از خود حاجت بهترين و بليغ‏ترين كنايه است از اين كه حاجت احتياج به تصريح ندارد، براى اين كه تصريح به حاجت موهم اين است كه لابد اسباب نامبرده بــراى انگيختــن رحــم آن كســى كــه ارحــم الراحميــن است كــافــى نبوده و محتاج به تـأكيـد و تفهيـم به لفـظ اسـت! (1)

1- الميـــــــزان ج 12، ص 158 .

# دعـاى زكريا عليه‏السلام براى درخواست فرزند

**«...فَهَـبْ لى مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّا...!»**

**«...پس از درگـــــاه رحمتــــت فــــرزنــــدى ارزانيــم دار...!» (5 / مــريــم)**

خــداى عــزّ و جــلّ داستــان دعــاى زكــريــا را در ســوره مــريــم و در ســوره آل‏عمران آورده و فرموده:

**« زكــريــا ســرپــرســت مــريــم شــد، هــر وقــت زكــريــا بــر او در محــرابش وارد مى‏شد نزدش رزقى مى‏يافت و مى‏پرسيد اى مريم اين از كجا برايت فراهـم شــده؟ مى‏گفــت از نزد خداست كه خــدا هر كه را بخــواهــد بى‏حســاب رزق مى‏دهــد.» (37 / آل‏عمران)**

اين جا بود كه (اميد زكريا به لطف خدا به هيجان درآمد،) و پروردگار خود را ندا كرد «**كــه اى پــروردگــار مــن! مــرا از نـــزد خــودت ذريّــه پــاكــى ارزانــى بــدار كــه تـــو شنــواى دعــايى!» (38 / آل‏عمران)**

هر كه در اين دو آيه دقت كند جاى شكى برايش باقى نمى‏ماند كه تنها چيزى كه زكريا را به سوى دعاى ذكر شده كشانيد و آن دعاى مشهور را كرد، همان كرامتى بود كــه از جــانــب خــدا نسبــت بــه مــريــم مشاهده نمود، و عبوديت و خلوصى بود كه مريم نسبت به خـدايـش داشـت.

زكريا از مشاهده اين وضع لذت برد، و دوست داشت كه اى كاش او هم فرزندى اين چنين، و داراى قرب و كرامتى اين چنين، مى‏داشت، و لكن از سوى ديگر متوجه سالخوردگى و ناتوانى خود و پيرى و نازايى همسرش و بازماندگانش كه هيچ‏يك حال و وضع مريم را نداشتند افتاده و دچار وجد و عشقى سوزان گرديد، و ناگهان جرقه‏اى در دلش شعله زد و به ياد آورد كه تا اين روز خداى تعالى وى را عادت داده است كه دعايش را استجابت كند و لذا دست به دعا بلند كرده و با دلى سرشار از اميد درخواست فرزندى پاكيزه نمود.

اين همان دعايى است كه زكريا در آن موهبت الهيه‏اى را كه درخواست كرد مقيد به قيد **« مِنْ لَدُنْكَ !»** يعنى **« از جانب خودت!»** نمود، چون از اسباب عادى مأيوس شده بود. يكى از اسباب عادى كه در اختيار او و هر فرد ديگرى است استعداد شوهرى است كه آن جناب اين استعداد را به خاطر پيرى از دست داده بود، و يكى ديگر استعداد همسرى است براى باردار شدن كه همسر او اين استعداد را نداشت زيرا در جوانى عاقر بود تا چه رسد به پيرى و سالخوردگى.

**«... پس بــه او گفتيــم: اى زكـريـا مـا تـرا مــژده پسرى مى‏دهيم كه نامش يحيى است و از پيـش همنــامى بـراى وى قــرار نداده‏ايم!» (7 / مريم) (1)**

1- الميــــــــــــــــزان ج 27، ص 16 .

# دعــاى حضــرت عيســى عليه‏السلام

**«قــالَ عيسَــى ابْــنُ مَــرْيَــمَ الّلهُــمَّ رَبَّنــآ اَنْــزِلْ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ السَّمآءِ تَكُــونُ لَنَــا عيــدا!»**

**«عيسى‏بن مريم گفت: خداى من اى پروردگار ما، از آسمان براى ما مائده‏اى نازل فرما كه عيدى براى ما باشد!» (114 / مائده)**

از جمله دعاهاى انبياء دعايى است كه مسيح عليه‏السلام راجع به مسئله مائده كرده است و قـرآن آن را به شـرح بالا نقل مى‏كند.

از سياق داستانى كه قرآن كريم درباره اين كه حواريين مسيح از آن جناب خواستند كه مائده‏اى برايشان نازل شود نقل كرده چنين استفاده مى‏شود كه درخواست نزول مائده از سؤالات شاق بر آن جناب بوده است، زيرا گفتارى كه از آنان حكــايــت كــرده كه گفتنــد **«اى عيســى آيــا پــروردگــار تو مى‏تواند مائده‏اى از آسمان بــر مــا نــازل كند؟» (112 / مائده)**

**اوّلاً** به ظاهرش مشتمل بوده بر پرسش از قدرت خداى سبحان و اين پرسش با ادب عبوديت نمى‏سازد، اگر چه مقصود در واقع پرسش از مصلحت بوده نه از اصل قدرت ولكن ركيك بودن تعبير در جاى خود محفوظ است. و **ثانيا** متضمن اقتراح معجزه جديدى بوده و اين نيز بى‏ادبى ديگرى است براى اين كه معجزات باهره عيسى عليه‏السلام از هر جهت بر آنان احاطه داشت و با آن همه معجزات حاجت به اين معجزه دل‏بخواهى نبود. پس اين كه حواريين با معجزات قبلى كه از مسيح ديده بودند درخواست معجزه‏اى مخصوص به خود كنند بى‏شباهت به بازيچه گرفتن آيات خدا و بازى گرفتن خود آن جناب نيست. از همين جهت مسيح عليه‏السلام با جمله **« اِتَّقُوااللّه‏َ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنين!»** توبيخشان كرد، لكن از آنجايى كه حواريين درباره تقاضاى خود پافشارى كرده و آن را با جملات **« مى‏خواهيم آن را بخوريم و قلب‏هايمان آرامش گيرد و به صدق عهد تو پى بريم و بر آن گواه باشيم!»** توجيه نمودند و خلاصه او را مجبور به چنين درخواستى كردند ناگزير با ادبى كه خداى سبحان به آن جناب ارزانى داشته بود سؤال اقتراحى آنان را به نحوى كه بتوان به درگاه عزت و كبريائى‏اش برد اصلاح نمود. **اوّلاً** آن را به عنوان عيدى كه اختصاص به او و امتش داشته باشد معنون نمود چون درخواستى بود ابتكارى و بى‏نظير در بين معجزات انبياء عليهم‏السلام ، چه معجزات انبياء يا براى اتمام حجت بود و يا براى اين بود كه امت محتاج به نزول آن مى‏شدند و امت مسيح داراى هيچ يك از اين دو صفت نبودند و **ثانيا** سخنان طولانى حواريين را درباره فوايد نزول آن از قبيل اطمينان دل‏هايشان و علمشان به صدق گفتار مسيح و شهادتشان بر مائده همه را با جمله كوتاه «**وَ ءايَةً مِنْكَ!**» خلاصه كرده، و **ثالثا** غرض خوردن را كه آن‏ها مقدم بر همه اغراض خود ذكر كرده بودند وى، هم آن را در آخر ذكر كرد و هم اين كه لباسى بر آن پوشانيد كه به ادب حضــور مــوافــق‏تــر بود و آن اين بــود كه گفــت **«وَ ارْزُقْنــا!»** و در ذيلــش گفت **«وَ أَنْتَ خَيْرٌ الرّزِقينَ!»** تــا هــم به‏وجهــى تــأكيــد ســؤال باشد و هم به وجهى ديگر ثنــاى خـداى تعــالى.

علاوه ادب ديگرش اين بود كه كلام خود را به نداى «**اَللّهُمَّ رَبَّنا!**» آغاز نمود و حال آن كــه ســايــر انبياء دعاى خود را تنها با كلمه «رَبّ» و يا «رَبَّنا» افتتاح مى‏كردند. اين زيادتى ندا در دعاى مسيح عليه‏السلام براى رعايت ادب نسبت به موقف دشوارتر خود بود. (1)

1- الميزان ج 12، ص 161 .

# دعاى حضرت محمّد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله پيامبر گرامی خدا

**«امَــنَ الـرَّسُـولُ بِمــا اُنْــزِلَ اِلَيْـــهِ مِـــنْ رَبِّــــــهِ وَ الْمُـــــؤْمِنُـــونَ...!»**

**(285 / بقره)**

از جمله دعاهاى پيامبران گرامى دعايى است كه خداى تعالى از نبىّ گراميش محمد مصطفى صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نقل مى‏فرمايد كه در اين دعا مؤمنين امت او را نيز بدان ملحق نموده است:

**« رســول ايمــان آورد بــه آنچــه از نــاحيــه پــروردگــارش به ســويــش نــازل شــد، مـؤمنيـن هــم هــر يــك ايمــان آوردنــد به خــدا، و مــلائكــه او، و كتـــــاب‏هــا، و پيـــامبــرانش !»**

و گفتنـــــد:

**«مــا بيــن هيــچ‏يـك از فـرستـادگـان خـدا در ايمـان بـه آنـان فـرق قـائـل نيستـيــــم!»**

و نيز گفتند:

**«شنيـديم پيام خدا را و اطاعت كرديم!**

**«پروردگارا غفران تو را مسئلت داريم!**

**«و به ســوى جــزاى تــوسـت بـازگشـت. خــداونــد هيچ نفســى را جز به مقدار طـاقتش تكليـــف نمى‏كنــــد!»**

**« براى هر نفسى ثواب همان طــاعــاتى است كه كــرده، و بر هــر نفســى كيفر همـــان گنـــاهـــانى اســـت كــه مـرتكــب شـــــده اســـت.**

**پــــــــــــروردگــــــارا !**

**مـا را اگــر دچــار نسيــان و خطــا شــديــم مـؤاخـذه مفـرما!**

**و تكليــف دشــوارى بــه دوش مــا بار مكــن، آن چنان كه بار كردى به دوش آنان كه قبل از ما زيستند.**

**پـــــــــــروردگـــــــارا !**

**و بر ما تحميل مكـن چيزى را كه ما را طاقت تحمل آن نيست!**

**و از مــا درگـــذر، و بر مــا ببخشــاى، و مـا را رحــــم كــن!**

**و چــون يــاور مــا تــويـى، مــا را بر مردم كافر يارى فرما !»**

اين آيات، ايمان رسول صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را به قرآن كريم و به همه آنچه از اصول معارف و فروع احكام الهى مشتمل است حكايت مى‏كند و سپس مؤمنين رابه وى ملحق نموده است.

مقصود از مؤمنين نه تنها معاصرين آن حضرتند بلكه جمع مؤمنين از امت اويند كه به وسيلــه ايمــان جــزو شــاخــه‏هاى شجــره طيبـه مباركه وجود نازنين وى شده‏اند.

مضمــون ايــن دو آيــه مقــايســه و مــوازنــه‏اى است بين اهل كتاب و بين مؤمنين اين امت از نحوه تلقى خود از كتاب آسمانى خود و نحوه تأدب آن‏ها به ادب عبـوديـت در بــرابــر كتـابى كه بـرايشــان نــازل شـده است.

در آيات قبل، اهل كتاب را مذمت و ملامت مى‏فرمايد كه بين ملائكه خدا فرق گذاشته و جبرئيل را دشمن و سايرين را دوست داشتند، و بين كتب آسمانى فرق گذاشته به قرآن كفر ورزيده و به غير آن ايمان آوردند، و بين پيغمبران خدا فرق گذاشته، و به موسى و يا به او و به عيسى ايمان آورده، به محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله كفر ورزيدند، و بين احكام خدا فرق گذاشته به بعضى از آنچه در كتاب خداست ايمان آورده و به بعضى كفر ورزيدند.

اشتمــال ايــن دعــا بــه ادب عبــوديــت و رعــايــت آن در تمســك به ذيل عنــايــات ربــوبى يكــى پس از ديگــرى مطلبــى است كه حــاجتـى به بيان ندارد. (1)

1- الميـــــــــزان ج 12، ص 165 .

# دعا و درخواست پرهيزكاران

**«اَلَّــذيـنَ يَقُــولُــونَ رَبَّنـا اِنَّنا امَنّا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنـا وَ قِنــا عَــذابَ النّارِ!»**

**«آن‏هــا كــــه مى‏گــوينــد: پــروردگــار مــا ! ما ايمــان آورديــم! گنــاهــان مــا را ببخـــش، و از عـــذاب آتـــش دورمـــان بـــدار !» (16 / آل‏عمــران)**

در آيات سوره آل عمران پاره‏اى از صفات پرهيزكاران را بيــان داشته و مى‏فرمايد:

پــرهيــزكــاران مى‏گــوينــد: **« رَبَّنا ـ پــروردگــارا !»** يعنــى خــدا را به وصف **«رُبوبيت»** ياد مى‏كنند تا بنــدگـى خــود را اظهــار كــرده و نسبت بــه آنچــه از حضــرتش با جملــه **« اِنَّنـا آمَنّـا !»** درخــواست كــرده‏انــد، استــرحــامـى بــاشـــد.

اظهــار داشتــن آن بــراى درخــواست نمــودن وعــده الهــى اســت، زيرا خداوند خود وعده داده كه آمرزش و مغفرت خود را نصيــب بندگان مؤمنش فـرمـايد.

مغفــرت و آمــرزش گنــاهــان مستلــزم نجــات از عــذاب نمــى‏شــــود، يعنى نگهدارى از آتش دوزخ تنها و تنها فضل و رحمتى است كه خـداونـد در حــق مــؤمنيــن و كســانى كــه به او گــرويــده‏انــد و عبــادتش را مى‏كنند ارزانى داشته، بدون اين كه بندگان مستحــق چنيــن فضلــى باشند يا بر خداوند حقى پيدا كنند، و جهتش آن است كه ايمان و اطاعت آنــان خود نعمتــى است كه پروردگار به آنان مــرحمــت فـــرمـــوده اســت.

اساسا هيچ يك از موجودات بر خداوند حقى پيدا نمى‏كنند جز آنچه خداوند بر خود قــــرار داده، كــه از آن جملــه **« مغفــرت و نگهــداشتــن از آتش دوزخ نسبت به بندگانى كــه ايمــان آورده‏اند!»** مى‏بـاشد.

از پاره‏اى آيات مى‏توان استفاده كرد كه نگهدارى از آتش دوزخ، همان مغفرت و آمرزش و به بهشت رفتن است!(1)

1- الميـــــــــــــــزان ج 5، ص 213 .

# دعا و چكيده آرزوهاى بنده‏اى شايسته در مسير عبوديـت

**«...اَمْرَاَتَ فِرْعَوْنَ اِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لي عِنْدَكَ بَيْتا فِى الْجَنَّةِ وَ...!»**

**«و خداى تعالى براى كسانى كه ايمان آوردند مثلى مى‏زند و آن داستان همسر فرعون است كه گفت:**

**پــروردگــارا نــزد خــودت بـرايــم خانه‏اى در بهشت بنا كن و مرا از فرعون و عمـل او نجـــات بـــده و از مـــردم ستمكـــار بـــرهـــان!» (11 / تحــريم)**

در جمله فوق خداى سبحان تمامى آرزوهايى را كه يك بنده شايسته در مسير عبوديتش دارد خلاصه نموده است. خداى تعالى در خلال تمثيل حال اين بانو و اشاره به منزلت خاصى كه در عبوديت داشت دعايى را نقل مى‏كند كه او بر زبان رانده، همين خــود دلالــت مى‏كنــد بر اين كه دعــاى او عنــوان جــامعى بــراى عبـوديت اوست.

معلــوم مى‏شــود همســر فــرعــون چشــم از تمــام لــذات دنيــا بستــه بــود، آن هم نه به خاطر اين كه دستش به آن‏ها نمى‏رسيده، بلكه در عين اين كه همه آن لذات برايش فراهم بوده، با اين وجود از آن‏ها چشم پوشيده، و به كراماتى كه نزد خداست، و به قــرب خــدا دل بستــه بــود، و به غيــب ايمــان آورده، و در برابر ايمان خود استقامت ورزيده بود .

اين قدمى كه همسر فرعون در راه بندگى خـدا برداشته، قدمــى اســت كــه مى‏تواند براى همه پويندگان اين راه، مثل باشد. به همين جهت است كه خداى سبحان حال او و آرزو او و عمــل او را در طــول زنــدگى در دعـايى مختصـر خـلاصــه كــرده اســت.

در اين دعــا خــانــه‏اى درخــواست كرده كه هم نزد خدا باشد و هم در بهشت، و اين بدان جهــت اســت كــه بهشـت دار قـرب خـدا، و جــوار رب‏العــالميــن اســت. (1)

1- الميزان ج 38، ص 339 .